

روایت دوران سیاه پهلوی

چکیده:

۱. رژیم پهلوی، یک رژیم بیگانه ساخت در ایران است. انگلیسی‌ها در راستای منافع خود، رضا قلد را به قدرت رسانده و پس از آن پسرش را به سرنوشت ملت ایران مسلط ساختند.

۲. با کودتای آمریکایی- انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ایران به طور کامل تحت نفوذ آمریکا قرار گرفت و با تصویب لایحه کاپیتولاسیون در دوره پهلوی دوم، آمریکایی‌ها علاوه بر تحقیر ملت ایران و لگدمال کردن حاکمیت ملی، عملاً بر مقدرات کشور و ملت ما مسلط شدند و به چپاول و غارت ثروت، منابع و ذخایر ملت ایران پرداختند.

۳. با وجود حکومتی که از یک سو شخص محور بود و از سوی دیگر از درآمدهای هنگفت نفتی، ابزار سرکوب و حمایت خارجی برخوردار بود، طبیعی بود که امر سیاسی در ایران زمانه رژیم پهلوی با «انسداد» مواجه شود و

مردم علاوه بر اینکه در اداره کشور و تعیین سرنوشت خود هیچ نقشی نداشته باشند، از ابتدایی ترین حقوق و جایگاهی نزد رژیم نیز برخوردار نباشند.

۴. در فاصله سال‌های ۵۶-۱۳۵۱، ۳۸ درصد روستائیان از سوء تغذیه رنج می‌بردند و چهار درصد نیز شدیداً سوء تغذیه داشتند. علاوه بر این، با گذشت یک دهه از اجرای اصلاحات ارضی، تولید کشاورزی دچار افت شد و به نسبت سرانه‌ی جمعیت عقب ماند.

۵. اگرچه رژیم پهلوی درصدد توسعه صنایع برآمد، اما به دلیل وابستگی شدید صنعت به بخش نفت و همچنین تکیه بر کشورهای غربی و شرکت‌های چندملیتی نتوانست بخش صنعت را در کشور بومی کند. ضمن اینکه پیشرفت صنعتی ایران بیش از آنکه به نفع طبقات مستضعف جامعه شود، به نفع سرمایه‌داران و طبقه‌ی متوسط به بالای جامعه و مقامات دولتی و تکنوکرات‌ها شد، به طوری که تنها ۴۵ خانواده، ۸۵ درصد شرکت‌ها را در کنترل داشته‌اند.

۶. در سال ۱۳۵۶ ایران هنوز در خاورمیانه بدترین نسبت پزشک-بیمار، بالاترین نرخ مرگ و میر نوزادان و اطفال و پایین‌ترین نسبت تخت بیمارستان به جمعیت را دارا بوده است. همچنین تعداد خانواده‌های شهرنشین که تنها در یک اتاق زندگی می‌کردند از ۳۶ درصد در ۱۳۴۶، به ۴۳ درصد در ۱۳۵۶ افزایش یافت. طبق آماری در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۵۰، از هر ده نفر در تهران، یک

نفر خودروی شخصی داشت و این نسبت برای دیگر مناطق، ۹۰ به یک بود. علاوه بر این، در سال‌های دهه ۱۳۵۰، ۹۶ درصد روستاها برق نداشتند.

۷. در حوزه فرهنگ محمدرضا شاه، ادامه‌دهنده راه پدرش در تأکید بر باستان‌گرایی، تقلید از غرب و ضدیت با اسلام بود. شاید بتوان گفت که تغییر تقویم از هجری شمسی به شاهنشاهی مهمترین اقدام رژیم در تأکید بر باستان‌گرایی و عنصر ایرانیت در مقابل اسلامیت بود. رژیم پهلوی در حجاب‌زدایی تا بدان جا پیش رفت که در سال ۱۳۵۵ «شورای هماهنگی امور اجتماعی» طرحی را به تصویب رساند که در بخشی از آن، چادر برای دانش‌آموزان، دانشجویان و کارمندان ممنوع شد و ورود زنان چادری به وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی، اتوبوس‌های شرکت واحد، سینماها، فروشگاه‌های تعاونی شهر و روستا، کتابخانه‌ها و مجامع عمومی، ممنوع اعلام شد و اینان از مسافرت با هواپیما و خدمات اجتماعی محروم شدند.

۸. توسعه نفوذ آمریکا در ایران سبب شده بود که با دست به دست شدن قدرت در میان زمامداران دموکرات و جمهوری‌خواه در آمریکا، اوضاع داخلی و سیاست خارجی ایران دگرگون شود. روابط ایران و آمریکا در این دوره بحدی گسترش یافت که سفیر آمریکا در ایران علاوه بر اینکه جزء مهمانان ثابت مراسم دربار بود، در خصوصی‌ترین محافل شاه نیز حضور داشت

و این قرابت موجب تأثیرپذیری محمدرضا شاه از وی می‌شد. «جان دی استمپل» وابسته سیاسی سفارت آمریکا در تهران می‌نویسد: «شاه آنقدر به ایالات متحده نزدیک شده بود که به نظر می‌رسید بیشتر برای مقاصد آمریکا فعالیت می‌کند تا هدف‌های ایران».^۱ معنای صریح این وضعیت، از دست رفتن استقلال کشور در مقابل آمریکا بود.

۹. آنچه که صرف هزینه‌های نظامی رژیم شاه برای ملت ایران داشت، نه دستاورد، بلکه خسارت بود؛ زیرا تقویت بودجه‌ی نظامی - دفاعی ناتوان از حفاظت از استقلال کشور و حفظ تمامیت ارضی آن، به عنوان حداقل کارکردی که تقویت قدرت دفاعی بایستی داشته باشد، بود. براین اساس، «غیرکارکردی» بودن را می‌توان مهمترین ویژگی قدرت دفاعی رژیم شاه دانست. این ناکارکردی از آن روی بود که علی‌رغم هزینه‌های هنگفت نظامی و درست در زمانی که رژیم شاه به ایفای نقش ژاندارمی خود در منطقه مباحثات می‌کرد، با فشار انگلیس، بحرین در سال ۱۳۵۰ از ایران جدا شد.

۱۰. شخص رضاشاه یکی از بزرگترین مفسدین اقتصادی تاریخ معاصر ایران است. وی در دوران حکومتش، آن قدر ثروت تصاحب کرد که به ثروتمندترین فرد ایران تبدیل شد. بر اساس برآوردها، ثروت وی به هنگام

^۱. جان دی استمپل (۱۳۷۷)، درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران،

مرگ سه میلیون پوند و حدود یک و نیم میلیون هکتار زمین بوده است. وقتی بعد از عزل رضاشاه، مسأله دارایی‌های وی مطرح شد، نخست‌وزیر وقت، محمدعلی فروغی، در جلسه مجلس اعلا کرد: «رضا شاه مبلغ باورنکردنی ۶۸ میلیون ریال در حساب‌های شخصی‌اش در بانک‌های ایران داشت.» که در آن زمان، برابر ۴۶ درصد نقدینگی کل کشور بود. همچنین از ۲۰۰ هزار دوک ریسندهی کارخانجات نساجی در سراسر ایران، ۵۸ هزار دوک آن به رضا شاه و از ۱۳۰۰ میلیون ریال سرمایه‌گذاری انجام شده در فاصله سال‌های ۱۳۱۸-۱۳۱۷، ۵۵۰ میلیون ریال متعلق به سرمایه‌داری دولتی و شخص شاه بود.

۱۱. کانون فسادها در دوره پهلوی دوم، «بنیاد پهلوی» بود که ابزار اصلی شاه و خانواده سلطنتی برای عملیات مالی در داخل و خارج کشور بود. این بنیاد در ۲۰۷ شرکت سهام داشت و علاوه بر مدیریت طرح‌های سلطنتی و پرداخت مزایا و مستمری به وابستگان، کنترل بخش‌های بزرگ کلیدی اقتصادی کشور را هم در اختیار داشت و شبکه گسترده‌ای از نهادهای اقتصادی مانند بانک، بیمه، شرکت‌های سرمایه‌گذاری در بخش‌های صنعتی و ساختمانی، هتل‌ها، مجموعه‌های توریستی و... را تحت پوشش داشت. فساد بنیاد پهلوی بویژه از آن روی بود که هزینه‌های آن به صورت پنهانی از خزانه دولتی تأمین می‌شد (سالانه بیش از ۴۰ میلیون دلار کمک دولتی می‌گرفت) و قسمتی از فروش نفت و نیز وام‌های دریافتی از آمریکا و بانک جهانی به این بنیاد منتقل

می‌شد، اما ۲۰ تا ۴۰ درصد از درآمدهای آن به حساب خاندان سلطنتی واریز می‌شد (درآمد ماهیانه آن ۱۲ میلیون دلار بوده است).

۱۲. بخشش قصبه فیروزه به شوروی، بخشش ۹۶۰ کیلومتر از خاک ایران به افغانستان، دست برداشتن از حقوق مسلم ایران در حوزه اروند رود براساس عهدنامه سرحدی ۱۳۱۶ ایران و عراق، اعطای ۸۰۰ کیلومتر مربع از خاک ایران به ترکیه به منظور حل و فصل اختلافات با ترکیه و جدایی بحرین از ایران از جمله خیانت‌های پهلوی‌ها به تمامیت ارضی ایران می‌باشد.

روایت دوران سیاه پهلوی

مقدمه:

جنگ روانی - رسانه‌ای (شناختی) در کنار تحریم و فشارهای حداکثری دو محور جنگ ترکیبی دشمن در شرایط کنونی است که به ترتیب با کارگزاری جریان تحریف و تحریم در حال اجرا شدن علیه دولت و ملت ایران است. در این میان، جنگ شناختی، بر دستگاه‌های محاسباتی متمرکز است و در این جنگ، از طریق عملیات روانی علیه ایده‌ها، ساختارها، رفتارها، کارگزاران، راهبردها، سیاست‌ها و در کل، هر آنچه رنگ و بویی از نظام و انقلاب داشته باشد، تلاش می‌شود تا از نظام اعتبارزدایی شود و به عبارت دقیق‌تر، تصویری نامطلوب و ناکارآمد از نظام ایجاد کنند. این جنگ شناختی، هم‌اکنون در حوزه‌های مختلف در جریان است و یکی از حوزه‌های مهمی که اتفاقاً این جنگ شناختی بیش و پیش از سایر حوزه‌ها بر آن متمرکز شده است، حوزه دستاوردهای انقلاب اسلامی است.

در واقع، تلاش برای تطهیر رژیم شاه و ارائه تصویری کارآمد از این رژیم و همچنین، زیرسؤال بردن دستاوردهای انقلاب اسلامی و بن‌بست‌نمایی از شرایط کنونی و آینده‌ی کشور، دو محور مهم در جنگ شناختی علیه انقلاب و نظام

جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر است که در برهه‌ی کنونی، تمرکز زیادی بر آن معطوف شده است.

اساسی‌ترین هدف طراحان و مجریان این نقشه، این است که با تصویرسازی مطلوب از رژیم شاه، از انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، مشروعیت‌زدایی کنند. به عبارت دیگر، تطهیرکنندگان رژیم شاه درصدد هستند تا اینگونه به مخاطبان خود القا کنند که اساساً شرایط کشور در زمان پهلوی دوم نامساعد نبود که نیازی به انقلاب و اعتراض باشد؛ یعنی درواقع، اینها درصدد هستند تا با این داستان‌سرایی‌های کاذب، یکی از علل موجد انقلاب را مخدوش سازند. به بیان دیگر، تبلیغات مذکور با این هدف صورت می‌گیرد که این تردید را در ذهن مردم ایجاد کند که در شرایطی که رژیم شاه، اقدامات مناسبی انجام می‌داد و به تعبیر خود شاه، کشور را به «دروازه‌های تمدن» نزدیک کرده بود، انقلاب ضرورتی نداشت!!! هدف قرار دادن ماندگاری انقلاب نیز موردنظر تبلیغات مذکور است؛ بدین معنا که با هدف قرار دادن علت موجد انقلاب و دستاوردهای آن، درصدد هستند تا در شرایط کنونی، ماندگاری انقلاب را از بین ببرند.

برای مقابله و خنثی‌سازی این نقشه دشمن باید ضمن اثبات کارآمدی نظام در عرصه‌های عملی و موفقیت در حل و رفع چالش‌های زندگی روزمره مردم، تصویری واقعی از ناکارآمدی‌ها و ماهیت کریه، استبدادی و وابسته رژیم شاه ارائه شود و در نقطه‌ی مقابل، دستاوردهای انقلاب اسلامی بازگو شود. درواقع، در کنار تلاش برای ارتقای سطح کارآمدی به منظور گره‌گشایی از مسائل زندگی روزمره مردم، باید به جهاد تبیین با دو محور توجه جدی صورت

گیرد؛ ارائه روایت و تحلیل واقعی و درست از وضعیت کشور در زمان رژیم شاه و ارائه‌ی روایت و تحلیل واقعی و درست از دستاوردهای انقلاب و نظام. به عبارتی، بایستی با روایت‌گری و تبیین دقیق تلاش شود تا جامعه مخاطب، بویژه نسل جوان و انقلاب‌نندیده، ضمن درک تفاوت‌های زمان حاضر کشور با گذشته، به قضاوتی منصفانه و مبتنی بر واقعیت‌ها از ناکارآمدی‌های رژیم شاه و دستاوردهای انقلاب برسد.

براین اساس، در متن دو بخشی حاضر با عنوان «روایت دوران سیاه پهلوی و روایت دستاوردهای انقلاب اسلامی» که با همت همکاران در اداره تحلیل و هدایت سیاسی تهیه و تدوین شده است، تلاش شده تا روایتی صحیح و دقیق از وضعیت کشور در زمان رژیم شاه و همچنین دستاوردهای انقلاب اسلامی در ابعاد و حوزه‌های مختلف ارائه شود. امید است که برای کارشناسان و هادیان سیاسی مفید باشد.

بخش اول: ماهیت دولت در عصر پهلوی؛ از دست‌نشاندهی تا سرکوب و دیکتاتوری

یک وجه مغفول در تحلیل عملکرد رژیم سابق، تحلیل ماهیت آن است. این در حالی است که عملکردهای مختلف آن را می‌توان براساس ماهیتش توضیح داد. رژیم پهلوی، یک رژیم بیگانه ساخت در ایران است. انگلیسی‌ها در راستای منافع خود، رضا قلد را به قدرت رسانده و پس از آن پسرش را به سرنوش ملت ایران مسلط ساختند. با کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد

۱۳۳۲، ایران به طور کامل تحت نفوذ آمریکا قرار گرفت و با تصویب لایحه کاپیتولاسیون در دوره پهلوی دوم، آمریکایی‌ها علاوه بر تحقیر ملت ایران و لگدمال کردن حاکمیت ملی، عملاً بر مقدرات کشور و ملت ما مسلط شدند و به چپاول و غارت ثروت، منابع و ذخایر ملت ایران پرداختند. براین اساس، تفاوت در عملکرد رژیم پهلوی در برهه‌های مختلف را می‌توان بنا به تغییراتی دانست که در ماهیت آن رخ داده است. به عنوان مثال، اگرچه قدرت‌های خارجی همواره در رژیم پهلوی نفوذ داشتند، اما نفوذ و دخالت آنها بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به طرز بی‌سابقه‌ای تقویت شد؛ زیرا از آن برهه به بعد، پهلوی ماهیت دست‌نشانندگی پیدا کرد یا اگرچه رژیم پهلوی اسلام‌زدا بود، اما از ۱۳۱۲-۱۳۱۰ و از دهه ۴۰ به بعد، ماهیت اسلام‌زدایی آن بیشتر نمایان شد؛ زیرا در این دو برهه، این رژیم ماهیت سلطانی پیدا می‌کند. در این بخش تلاش می‌شود تا دیدگاه‌های مختلف درباره‌ی تحلیل ماهیت رژیم پهلوی مورد بررسی قرار گیرد.

۱. پهلوی اول

ماهیت پهلوی اول بیشتر با دو نظریه تحلیل شده است:

۱-۱. **دولت مطلقه نوساز:** دولت مطلقه دولتی است که در ابتدای فرایند گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری در غرب شکل گرفت. کارویژه‌ی این

دولت، از بین بردن تنوعات و قدرت‌های محلی به نفع ایجاد دولت مرکزی قدرتمند بود تا در پی آن، زمینه‌های لازم برای گذار به سرمایه‌داری فراهم شود. دولت رضاشاه از آنجا که اولاً تلاش کرد همهی قدرت‌های پراکنده را به نفع ایجاد قدرتی مرکزی و متمرکز از بین ببرد مانند تخت قاپو کردن عشایر، محدود کردن علما و... و ثانیاً تلاش کرد تا تنوعات قومی - زبانی را نیز از بین ببرد تا محیط یکسانی ایجاد کند، دولت مطلقه نوساز نامیده شده است.^۲ باستان‌گرایی پهلوی اول و تلاش آن برای مقابله با اسلام در این راستا قابل ارزیابی است.

۱-۲. **سلطانیسم:** ماکس وبر، انواع سیاست و سلطه را به سه نوع قانونی، کاریزماتیک و سنتی تقسیم می‌کند که در این میان، پاتریمونالیسم، خالص‌ترین نوع سلطه‌ی سنتی است که در آن هیچ نماد و نشانه‌ای از تجدد وجود ندارد. نظام‌های پاتریمونالی در برابر تجدد و دنیای جدید دوگونه واکنش نشان می‌دهند؛ یا برخی وجوه و شیوه‌های تجدد را می‌پذیرند که در این صورت، به نئوپاتریمونالی تبدیل می‌شوند یا اساساً جرأت و جسارت خروج از سنت و از بین بردن سنت پیدا می‌کنند که در این صورت، سلطانی نامیده می‌شوند.

ویژگی‌های نظام‌های سلطانی

^۲. حسین بشیریه (۱۳۸۴)، آموزش دانش سیاسی، چاپ چهارم، تهران: نگاه معاصر،

- ۱- حاکم جسارت خروج از سنت پیدا می‌کند؛ یعنی اقداماتی انجام می‌دهد که به معنای زیرپا گذاشتن سنت‌های جامعه است مانند کشف حجاب
- ۲- سیاست بیش از حد شخصی می‌شود؛ یعنی همه چیز منوط به اراده و میل حاکم می‌شود.
- ۳- در این نظام‌ها، شکل رادیکالی از بی‌اعتمادی وجود دارد. بنابراین، خویشاوندسالارند.
- ۴- یک منبع مطمئن انباشت (درآمد) دارند که به حاکم امکان استقلال از جامعه و پیگیری سیاست‌های رادیکال فرهنگی را می‌دهد.
- ۵- در نوعی اتحاد یا وابستگی به قدرت‌های خارجی‌اند.
- ۶- معمولاً در مقطعی اتفاق می‌افتند؛ یعنی هیچ حاکمی در ابتدا نمی‌تواند سلطانی باشد.^۳

پهلوی اول از سال ۱۳۱۲-۱۳۱۰ ماهیت سلطانی پیدا کرد که در همین برهه و بعد از آن سیاست‌های رادیکالی چون کشف حجاب را اجرا می‌کند. پهلوی دوم نیز از سال ۱۳۵۷-۱۳۴۰ ماهیت سلطانی پیدا می‌کند که یکی از مهمترین دلایل این امر، افزایش درآمدهای نفتی بود (دستیابی به یک منبع مطمئن انباشت). سیاست‌های اسلام ستیزانه شاه در این دوره است که نمایان و تشدید می‌شود.

۲. پهلوی دوم

^۳. خوان لینز، هوشنگ شهابی (۱۳۸۰)، نظام‌های سلطانی، ترجمه منوچهر صبوری،

باتوجه به تحولات دوره پهلوی دوم، ماهیت این رژیم در این دوره متحول شد. شاید بتوان گفت که کودتای ۲۸ مرداد، تشکیل کنسرسیوم نفتی و افزایش سهم ایران از درآمد نفتش، مسلط‌ترین عوامل در تعیین ماهیت پهلوی دوم بودند. در تحلیل ماهیت پهلوی دوم، سه نظریه وجه غالب دارد:

۱-۲. دولت رانتیر

دولت رانتیر دولتی است که دارای ویژگی‌های زیر باشد:

- ۴۲ درصد یا بیشتر منابع درآمدی آن محصول رانت^۴ است.
- رانت منشأ خارجی دارد و ارتباطی با فعالیت‌های تولیدی در داخل کشور ندارد.
- دولت انحصار دریافت و مصرف رانت را برعهده دارد.
- اقلیتی از جمعیت کشور مشغول تولید رانت بوده و اکثریت مصرف‌کننده رانت هستند.^۵

تمام این ویژگی‌ها از برهه‌ی بعد از انعقاد کنسرسیوم نفتی در ماهیت دولت در ایران مصداق دارد. حسین مهدوی این مفهوم را برای توضیح ماهیت دولت در ایران به کار برده است.

۲-۲. دولت دست‌نشانده

^۴. به زبان ساده، رانت درآمدی است که از مالکیت منابع طبیعی حاصل می‌شود و محصول تولید نیست.

^۵. نقل از امیرمحمد حاجی یوسفی (۱۳۷۸)، دولت، نفت و توسعه اقتصادی در

ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۳۷

این دولت دارای ویژگی‌های زیر می‌باشد:

- در اثر یک رخداد روی کار می‌آید (کودتای ۲۸ مرداد)
 - نقش عامل خارجی در روی کار آمدن آن برجسته است (نقش آمریکا و انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد)
 - بشدت ماهیت میلیتاریستی می‌یابد (افزایش تمایلات و هزینه‌های نظامی بعد از کودتا)
 - ساختارهای سیاسی اقتصادی وابسته ایجاد می‌کند مانند نخبگان وابسته، سرمایه‌داری وابسته و تقویت سیستم حامی‌پروری.
- مفهوم دولت دست‌نشانده را «مارک گازیوروسکی» در کتاب سیاست خارجی آمریکا و شاه برای تحلیل ماهیت دولت پهلوی دوم به کار برده است.
- ۲-۳. سلطانیزم که در بالا گفته شد.**

باتوجه به آنچه گفته شد، در دوره پهلوی با دولتی سروکار داریم که از یک سو وابسته به خارج است؛ یعنی فاقد پایگاه اجتماعی و مردمی است و از سوی دیگر از درآمدهای هنگفت نفتی تغذیه می‌کند. بنابراین، این رژیم برآمده از نظر و رأی مردم نیست. بر همین اساس، این رژیم بقای خود را در گروهی سه عامل مهم می‌دید؛ سرسپردگی به قدرت‌های خارجی، حامی‌پروری و توسعه توان دفاعی و اطلاعاتی با اتکا به درآمدهای نفتی به منظور ایجاد گروه‌های پیرو تا ضعف پایگاه مردمی خود را از این طریق جبران کند و در عین حال، مخالفان خود را با زور اسلحه کنترل و سرکوب کند. مبتنی بر این واقعیت‌ها، هزینه‌های سرسام‌آور نظامی شاه و تاراج کشور توسط قدرت‌های خارجی و

همچنین، غوطه‌ور شدن درباریان و خاندان سلطنتی در انواع و اقسام امتیازها و فسادها در حالی بود که وضعیت معیشتی مردم مطلوب نبود. به عنوان مثال، ۳۸ درصد روستائیان سوء تغذیه داشتند یا در سال‌های دهه ۱۳۵۰، ۹۶ درصد روستاها برق نداشتند.

به عبارت دقیق‌تر، با وجود حکومتی که از یک‌سو شخص‌محور بود و از سوی دیگر از درآمدهای هنگفت نفتی، ابزار سرکوب و حمایت خارجی برخوردار بود، طبیعی بود که امر سیاسی در ایران با «انسداد» مواجه شود و مردم علاوه بر اینکه در اداره کشور و تعیین سرنوشت خود هیچ نقشی نداشته باشند، از ابتدایی‌ترین حقوق و جایگاهی نزد رژیم نیز برخوردار نباشند. این نوع نگاه به جامعه بشدت نزد حکام پهلوی قوی بود، به نحوی که رضاخان بنیان‌گذار پهلوی در آخرین دیداری که با اعضای کابینه‌اش داشت به آنان گفت: «در رابطه با برنامه‌ها و اندیشه‌هایم، راز موفقیتم آن بود که هرگز با کسی مشورت نکردم». ^۶ یا اینکه محمدرضا پهلوی هم تصریح دارد: «بعضی مرا پادشاه مشروطه متمایل به دیکتاتوری خوانده‌اند، برخی عقیده داشتند که رویه من در کار سخت‌تر باشد و مانند پدرم مطلق‌العنان باشم، ولی من بین این دو رویه، یعنی شاه متمایل به دیکتاتوری و دیکتاتوری مطلق‌العنان رویه دیگری به وجود آورده‌ام». ^۷

۲. جان فوران (۱۳۹۰)، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، چاپ یازدهم، تهران:

مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ص ۳۷۸

۷. محمدرضا پهلوی (۱۳۵۵)، مأموریت برای وطنم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر

کتاب، ص ۱۶

بخش دوم: اقتصاد و معیشت در دوره پهلوی

افول اقتصادی و تهدید زندگی و معیشت اقشار مختلف از مهمترین واقعیت‌ها در سیمای عمومی جامعه، بویژه از سال‌های آغازین دهه‌ی ۴۰ بوده است. در واقع، هرچند افزایش درآمدهای نفتی منجر به رونق و تسریع در برنامه‌های توسعه از سال ۱۳۴۲ به بعد شد، اما پیامدهای سیاست‌های توسعه‌ای رژیم برای اقشار و طبقه‌های مختلف اجتماعی و از نظر شاخص‌های کلان ناگوار بود. حال به عنوان نمونه به بررسی پیامدهای این فرایندهای اقتصادی در دو بخش مهم می‌پردازیم:

۱. کشاورزی

کشاورزی در این دوره دستخوش تحولات عظیمی شد که ناشی از اجرای اصلاحات ارضی بود. با این وجود، در اثر اجرای اصلاحات ارضی نه تنها وضعیت کشاورزی بهبود نیافت، بلکه تغییری در سطح زندگی اکثریت روستائینان هم ایجاد نکرد و سطح زندگی و معیشت آنها همچنان پائین ماند، به گونه‌ای که در فاصله سال‌های ۵۶-۱۳۵۱، ۳۸ درصد روستائیان از سوء تغذیه رنج می‌بردند و چهار درصد نیز شدیداً سوء تغذیه داشتند. علاوه بر این، با گذشت یک دهه از اجرای اصلاحات ارضی، تولید کشاورزی دچار افت شد و به نسبت سرانه‌ی جمعیت عقب ماند. به عنوان مثال، در سال ۱۳۵۰، ارزش کل تولید کشاورزی بالغ بر $۱۷۲/۳$ میلیارد ریال می‌شد، در حالی که کل مصرف روستائیان، $۱۷۹/۶$ میلیارد ریال بود؛ یعنی مصرف روستائیان $۷/۳$

میلیارد ریال از تولید کشاورزی بیشتر بود.^۸ ادامه این روند در سال‌های بعد سبب شد که در سال ۱۳۵۶، ۱۴ درصد نیازهای غذایی کشور از خارج وارد شود. یکی از دلایل مشکلات کشاورزی در این برهه، عملکرد ضعیف واحدهای کشت و صنعت و شرکت‌های زراعی بود که از مزرعه‌های دهقانی متوسط بهره‌دهی کمتری داشتند.^۹ قابل ذکر است که در سال ۱۳۵۶، دولت فقط توانایی تأمین مواد غذایی مردم را برای ۳۳ روز در سال داشت و مجبور بود باقی مواد غذایی را از خارج وارد کند. برای مثال مرغ را از فرانسه، تخم مرغ را از اسرائیل، سیب را از لبنان، پنیر را از دانمارک و... وارد می‌کرد. در واقع، موفقیت عملی اصلاحات ارضی برای دهقانان و روستائیان در عمل صفر بود؛ زیرا در پایان مراحل اصلاحات، حدود ۴۷/۵ درصد جمعیت روستایی که فاقد نسق بودند، زمین‌دار نشدند و کسانی هم که صاحب نسق بودند نیز زمینشان کفاف زندگی را نمی‌داد و طبق آمار کشاورزانی که قبل از این مشغول کار بر روی زمین‌های زراعی بودند، بعد از اجرای اصلاحات، جزء دهقانان کم زمین یا کارگران بی‌زمین مزدبگیر روستا بودند. نتیجه آنکه عده‌ی

^۸ محمدعلی کاتوزیان (۱۳۷۴)، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله‌ی پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ پنجم، تهران: مرکز، ص ۳۵۷

^۹ فوران (۱۳۹۰)، پیشین، ص ۴۷۹

زیادی از کشاورزان بیکار شده و برای امرارمعاش راهی شهرهای بزرگ شدند که نتیجه‌ی آن، گسترش حلی‌آبادهای متعدد در حاشیه شهرها بود.^{۱۰}

2. صنعت

جایگزینی واردات و توسعه‌ی صادرات دو راهبرد برای توسعه‌ی اقتصادی کشور از سال‌های دهه‌ی ۴۰ به بعد بود که به ترتیب اتخاذ شد.^{۱۱} بر اساس الگوی جایگزینی واردات، دولت درصدد بود که محصولات وارداتی را خود در داخل تولید کند. در الگوی دوم هم که در سال‌های آغازین دهه ۵۰ مورد توجه قرار گرفت، بر صنایع سرمایه‌ای و صنایع انرژی‌پایه مانند سیمان و فولاد و پتروشیمی تأکید شده بود. اما با توجه به پیچیدگی این صنایع، ایران روز به روز به کشورهای صاحب تکنولوژی و شرکت‌های چندملیتی بیشتر وابسته می‌شد. برای مثال پتروشیمی از یک سو، میزان وابستگی کشور را به کشورهای غربی افزایش می‌داد؛ زیرا ایران فناوری این حوزه را در اختیار نداشت و از سوی دیگر، بازار محصولات پتروشیمی در دست چند شرکت چندملیتی بود و ایران که توانایی رقابت با این کشورها را در دنیا نداشت،

^{۱۰} ر.ک: مینو صمیمی (۱۳۶۸)، پشت پرده‌ی تخت طاووس، ترجمه حسین

ابوترابیان، تهران: اطلاعات، صص ۱۶۸-۱۶۷

^{۱۱} حمیدرضا ملک‌محمدی (۱۳۸۱)، از توسعه‌ی لرزان تا سقوط شتابان، تهران:

مرکز اسناد انقلاب اسلامی، صص ۷۶-۷۳

مجبور می‌شد با توافق با آنها راهی برای خود در بازارهای جهانی از میان مدارهای بازرگانی این شرکت‌ها بیابد.^{۱۲}

با این حال، اگرچه رژیم پهلوی درصدد توسعه صنایع برآمد، اما به دلیل وابستگی شدید صنعت به بخش نفت و همچنین تکیه بر کشورهای غربی و شرکت‌های چندملیتی نتوانست بخش صنعت را در کشور بومی کند. ضمن اینکه پیشرفت صنعتی ایران بیش از آنکه به نفع طبقات مستضعف جامعه شود، به نفع سرمایه‌داران و طبقه‌ی متوسط به بالای جامعه و مقامات دولتی و تکنوکرات‌ها شد.^{۱۳} در واقع، استراتژی رژیم سرازیر کردن ثروت نفتی به سوی نخبگان وابسته به دربار بود که بعدها کارخانه‌ها، شرکت‌ها و واحدهای کشت و صنعت متعددی را تأسیس کردند. ثروت به صورت قطره‌ای به پایین جریان می‌یافت و همانند یخ در آب گرم، در فرایند دست به دست شدن، ذوب می‌شد و نتیجه آن نیز چندان تعجب‌آور نبود، به گونه‌ای که در دهه ۱۳۳۰ ایران یکی از مشکل‌دارترین کشورهای جهان سوم به لحاظ توزیع نابرابر درآمدها بود، اما بنا بر گزارش سازمان بین‌المللی کار در دهه ۱۳۵۰ به یکی از بدترین کشورهای جهان تبدیل شد.^{۱۴}

^{۱۲}. همان، صص ۷۷-۷۶

^{۱۳}. محمدصادق رویایی، حسین یآوری (۱۳۷۹)، اقتصاد در عصر پهلوی، تهران:

جهان کتاب، ص ۱۱۰

^{۱۴}. یرواند آبراهامیان (۱۳۹۱)، تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی،

چاپ هشتم، تهران: نی، ص ۲۵۲

در مجموع، از سال های دهه چهل به بعد، نرخ رشد صنعتی ایران قابل توجه بود، اما این نرخ دست کم از دو جهت گمراه کننده است: اولاً سهم صنعت از تولید ناخالص ملی ۱۸ درصد بود و در مقایسه با سهم بخش خدمات که ۳۵ درصد و سهم نفت که این نیز ۳۵ درصد بود، رقم بالایی نبود. ثانیاً در این دوره، صادرات صنعتی غیرنفتی دو تا سه درصد صادرات ایران را تشکیل می داد که این نیز ناچیز بود. علاوه بر این، بخش صنعتی تا حد زیادی به مشارکت خارجیان وابسته بود، به گونه ای که سرمایه خارجی در صنایع جنبه غالب داشت و حتی در صنایع نسبتاً بومی مانند بافندگی جاپایی باز کرده بود.^{۱۵} قابل ذکر است که در سال ۱۳۵۷، شرکت های دارویی ۸۵ تا ۱۰۰ درصد به واردات اتکا داشتند، شرکت های شیمیایی ۶۰ تا ۱۰۰ درصد، بافندگی ۸۰ درصد، بعضی صنایع غذایی ۷۰ درصد و پاره ای از مصالح ساختمانی ۵۷ درصد.^{۱۶}

۳. نابرابری و شکاف طبقاتی

نکته مهم در این باره توزیع بسیار ناعادلانه همین میزان صنایع و شرکت ها بود، به طوری که تنها ۴۵ خانواده، ۸۵ درصد شرکت ها را در کنترل داشته اند. در همین راستا قابل ذکر است که وضعیت کارگران مساعد نبود، به گونه ای که در

^{۱۵}. فرد هالیدی (۱۳۵۸)، دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران، ترجمه فضل الله نیک آیین،

تهران: امیرکبیر، صص ۱۸۰-۱۶۵

^{۱۶}. نقل از فوران (۱۳۹۰)، پیشین، صص ۴۸۴

سال ۱۳۵۳، حدود ۷۳ درصد کارگران، کمتر از حداقل دستمزد قانونی مزد می‌گرفته‌اند و اکثریت مردم شهرها به خاطر توزیع نابرابر درآمد، تورم و... زندگی سختی داشتند.^{۱۷} در این زمینه، بررسی مقایسه‌ای وضعیت سهم درآمدی دهک‌ها یا نسبت دهک بالا به دهک پایین و به عبارتی سهم دهک ثروتمندترین به سهم دهک فقیرترین (ضریب شکافی نسبی)، حکایت از آن دارد که نه تنها شکاف طبقاتی وجود داشته، بلکه هرچه به اواخر عمر رژیم پهلوی نزدیک می‌شویم، این شکاف بیشتر شده و توزیع ثروت ناعادلانه‌تر بوده و سطح رفاه عمومی کاهش چشمگیری داشته‌است. جدول زیر به خوبی توزیع درآمد و نابرابری طبقاتی را طی سال‌های موردنظر نشان می‌دهد:^{۱۸}

^{۱۷}. همان، صص ۴۹۵-۴۸۹

^{۱۸}. نقل از حسن دادگر(۱۳۸۵)، اقتصاد ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی، تهران:

کانون اندیشه جوان، ص ۱۴۹

وضعیت شاخص‌های مؤثر بر سطح رفاه عمومی قبل از انقلاب^{۱۹}

سال	۱۳۴۷	۱۳۵۱	۱۳۵۶
سهام دهک اول از درآمد ملی به درصد	۱/۳۱	۲	۱/۲۹
سهام دهک دوم	۳/۳۲	۳/۲۲	۲/۴۶
سهام دهک سوم	۴/۴۱	۶/۱۴	۳/۲۵
سهام دهک چهارم	۴/۹۹	۵/۰۹	۴/۲۸
سهام دهک پنجم	۵/۹۷	۶/۱۵	۵/۳۲
سهام دهک ششم	۷/۲۷	۷/۴۴	۶/۶۲
سهام دهک هفتم	۸/۸۶	۹/۱۶	۸/۳۶
سهام دهک هشتم	۱۱/۱۳	۱۱/۶۷	۱۱/۰۱
سهام دهک نهم	۱۵/۳۷	۱۶/۱۶	۱۵/۸۸
سهام دهک دهم (ثروتمندترین)	۳۷/۳۷	۳۴/۹۵	۴۲/۴۱
تسبیت دهک بالا به دهک در کل جامعه	۲۸/۵۴	۱۷/۵۰	۳۲/۱۶
پایین (ضریب شکاف) در مناطق شهری	۲۲/۵۲	۱۶/۲۴	۳۲/۳۳
در مناطق روستایی (به درصد)	۲۱/۹۹	۱۲/۰۸	۱۹/۹۱
ضریب چینی	-/۴۳۷	-/۴۴۵	-/۵۱۴
در کل جامعه	-/۴۶۰	-/۴۲۴	-/۴۹۹
در مناطق شهری	-/۳۷۳	-/۳۶۷	-/۴۳۹
در مناطق روستایی	۲۰	۲۰/۶۲	۱۶/۶
سهام نیمی از جمعیت کشور از درآمد ملی (به درصد)			

به گزارش آبراهامیان، براساس یکی از اسناد فاش‌شده‌ی سازمان برنامه و بودجه، سهم درآمدی ۲۰ درصد جمعیت ثروتمند شهری در سال‌های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۴ از ۵۷ درصد به ۶۳ درصد افزایش یافته است. مطابق این سند، شکاف بین میزان مصرف جمعیت شهری و روستایی به شکل قابل توجهی افزایش یافته بود. این نابرابری‌ها بویژه در تهران کاملاً محسوس بود.^{۱۹}

۴. وضعیت نامطلوب آموزش و بهداشت

^{۱۹}. آبراهامیان (۱۳۹۱)، پیشین ص ۲۵۳

در سایر حوزه‌های عمومی نیز وضعیت مناسب گزارش نشده است. به عنوان مثال، در دهه‌ی پایانی حکومت شاه، ایران یکی از پایین‌ترین نرخ‌های آموزش عالی را دارا بود، به گونه‌ای که به‌رغم ایجاد مدرسه‌های روستایی توسط سپاه‌دانش، تنها ۱۵ درصد روستاییان در سال ۱۳۵۰ از تحصیلات ابتدایی برخوردار می‌شدند و در سال ۱۳۵۴، ۶۰ درصد مردان و ۹۰ درصد زنان روستایی بی‌سواد بودند. آمار دیگری در این زمینه حکایت از آن دارد که ۶۸ درصد از جمعیت بزرگسال بی‌سواد بودند، ۶۰ درصد از کودکان نمی‌توانستند دوره دبستان را به صورت کامل طی کنند و تنها ۳۰ درصد از داوطلبان کنکور می‌توانستند وارد دانشگاه‌ها شوند. در این میان، شمار افراد متقاضی تحصیل در خارج از کشور رو به رشد بود و در دهه ۱۳۵۰ شمار پزشکان ایرانی مستقر در نیویورک بیشتر از شهرهای غیر از تهران بود و در همین زمان بود که اصطلاح «فرار مغزها» نخستین بار برای ایران به کار گرفته شد.

آمار و ارقام در حوزه بهداشت نیز نشان می‌دهد که بر تعداد تخت‌های بیمارستان، کلینیک‌ها، پزشک و پرستار افزوده شده، اما در سال ۱۳۵۶ ایران هنوز در خاورمیانه بدترین نسبت پزشک-بیمار، بالاترین نرخ مرگ و میر نوزادان و اطفال و پایین‌ترین نسبت تخت بیمارستان به جمعیت را دارا بوده است. همچنین تعداد خانواده‌های شهرنشین که تنها در یک اتاق زندگی می‌کردند از ۳۶ درصد در ۱۳۴۶، به ۴۳ درصد در ۱۳۵۶ افزایش یافت. طبق آمار در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۵۰، از هر ده نفر در تهران، یک نفر خودروی شخصی داشت و این نسبت برای دیگر مناطق، ۹۰ به یک بود. علاوه بر این،

در سال‌های دهه ۱۳۵۰، ۹۶ درصد روستاها برق نداشتند.^{۲۰} در این زمینه، باقر پیرنیا استاندار خراسان در فاصله سال‌های ۱۳۴۶-۱۳۵۰ در خاطرات خود وضعیت بهداشت نوار مرزی کشور را با اتحاد جماهیر شوروی که در دوران جنگ سرد بسیار حائز اهمیت بود و به ظاهر به این مناطق رسیدگی بیشتری نسبت به سایر نقاط کشور می‌شد این گونه توصیف می‌کند:

به سالمندان و پیشوایان ده پس از اظهار خوشوقتی از این سفر، گفتم اعتباری را که در اختیار دارم محدود است و چون به هر دهی که می‌رفتم چهار مسأله آب آشامیدنی، گرمابه، برق و مدرسه مورد توجه اصلی قرار داشت، گفتم هر کدام از این چهار برنامه را که مورد علاقه شماست بگویید تا آن را پس از آمادگی اعتبار انجام دهیم. همه بی‌کمترین اختلافی اظهار کردند که ما تنها برق می‌خواهیم! من در پاسخ گفتم آب آشامیدنی و یا حمام می‌اندیشم بر برق مقدم باشد. آنان مسیری را نشان دادند که ده سرسبزی و آبادی بود در خاک شوروی که ضمناً برق هم داشت. اهالی رباط گفتند برای ما مایه شرمساری است که شب در تاریکی بمانیم و آنان از روشنایی سود جویند از این رو برای حفظ غرور خود میل داریم برق داشته باشیم.^{۲۱}

^{۲۰}. همان، ص ۲۵۲

^{۲۱} - مجتبی آذر تبریزی (۱۳۸۲)، گذر عمر؛ خاطرات سیاسی باقر پیرنیا، تهران:

کویر، ص ۲۸۵

در جمع‌بندی این بخش، کاتوزیان می‌نویسد: «آنچه در ایران رخ داد نه پیشرفت اجتماعی و اقتصادی بود و نه مدرنیسم، بلکه شبه‌مدرنیسمی بوده که عواید نفت آن را تسریع کرد. به همین شکل تغییرات ساختاری اقتصاد نیز نه به علت شهرنشینی که به واسطه شهرزدگی بود. هنگامی که کشور در آستانه دروازه‌های تمدن بزرگ قرار داشت... حمل‌ونقل شهری در همه جا به ویژه تهران به قدری خراب بود که غیرقابل توصیف است. وضع مسکونی جز برای وابستگان دولت و جامعه تجار وحشتناک بود. اغلب شهرهای کوچک و بزرگ از جمله تهران فاقد سیستم فاضلاب کارآمد بودند، خدمات درمانی و بهداشتی برای اغنیا بسیار گران و نامطمئن بود و برای فقرا گران و خطرناک».^{۲۲} بنابراین، اصلاحات اقتصادی که تحت‌عنوان «انقلاب سفید یا انقلاب شاه و مردم» صورت گرفت بعد از حدود دو دهه، نه تنها موجب پیشرفت و توسعه‌ی ایران و بهبود کیفیت زندگی و معیشت مردم نشد، بلکه کشاورزی را به طور کلی به خارج وابسته کرد و کشاورزان را آواره‌ی شهرها کرد و در عین حال، متأثر از ماهیت دست‌نشانده‌ی رژیم شاه و پیوند شوم بورژوازی ملی غیرمتعهد و کمپرادور با سرمایه‌داری بین‌المللی و شرکت‌های چندملیتی، تضاد طبقاتی در کشور و شکاف پایتخت با شهرستان‌ها به طرز عجیبی توسعه یافت.

^{۲۲} محمدعلی کاتوزیان (۱۳۷۴)، پیشین، ص ۳۲۳

بخش سوم: سیمای فرهنگ در عصر پهلوی

در حوزه فرهنگ محمدرضاشاه، ادامه‌دهنده راه پدرش در تأکید بر باستان‌گرایی، تقلید از غرب و ضدیت با اسلام بود.^{۲۳} باستان‌گرایی که مبتنی بر خلوص زبانی و عربی‌زدایی از زبان فارسی، در نظر گرفتن تاریخ شاهنشاهی به عنوان مبدأ تقویم رسمی کشور و تأکید بر میراث سیاسی و ادبی ایران بویژه کوروش و شاهنامه‌ی فردوسی و... بود^{۲۴}، بیشتر در زمان رضاشاه مورد تأکید و توجه بود، اما در زمان محمدرضا نیز کم و بیش بر آن تأکید می‌شد. شاید بتوان گفت که تغییر تقویم از هجری شمسی به شاهنشاهی مهمترین اقدام رژیم در تأکید بر باستان‌گرایی و عنصر ایرانیت در مقابل اسلامیت بود. در واقع، وجه غالب سیاست‌های فرهنگی رژیم شاه، ضدیت با اسلام و تأکید بر پیروی از غرب بود که بویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد تشدید شد.

۱. تقابل با فرهنگ و هویت اسلامی - ایرانی

هرچند شاه در مخالفت با مذهب ادامه‌دهنده‌ی راه پدرش بود، اما روند مخالفت وی با مذهب، از اوایل دهه‌ی ۴۰ و به دلیل رحلت آیت‌الله بروجردی،

۲۳. صفایی، ابراهیم (۱۳۵۶)، رضاشاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران، تهران، وزارت فرهنگ و

هنر، ص ۹۱

۲۴. امین نواختی مقدم، حامد انوریان اصل (۱۳۸۸)، «مبانی ایدئولوژیک سیاست‌های رژیم

پهلوی»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال ششم، شماره ۱۹، زمستان، صص ۱۴۰-۱۳۳

روند و سرعت بیشتری به خود گرفت. از این رو، در نخستین حرکت، اقدام به تصویب لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی کرد که آشکارا نقض اصول مذهبی بود. با این حال، بعد از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و پیشاهنگی علما و نیروهای مذهبی در مخالفت با رژیم، سرکوب علما و نیروهای مذهبی و مخالفت با مذهب و مظاهر آن، بیش از پیش در دستور کار رژیم شاه قرار گرفت. به طور خلاصه می‌توان گفت که علاوه بر گسترش سپاه دین به جای روحانیون، تغییر تقویم کشور به تاریخ شاهنشاهی، میدان دادن به نیروهای بهائی و درج مقالات ضد دینی در نشریاتی مانند مجله جوانان حزب رستاخیز^{۲۵}. گسترش قمارخانه‌ها، مراکز فحشا، مشروب‌فروشی‌ها و نمایش فیلم‌های مبتذل در سینما و تلویزیون بخشی از تلاش‌ها و اقدامات رژیم در رویارویی با فرهنگ اسلامی بود. در واقع، بی‌توجهی به ارزش‌های اسلامی و ایرانی و بی‌تفاوتی نسبت به خواسته‌های مردم مذهبی و علمای مذهبی، رواج فساد و فحشا، عدم پایبندی به شعائر اسلامی و عدم مراعات عفت عمومی، بویژه در مراسم‌هایی مانند جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، اشتغال بهائی‌ها و صهیونیست‌ها در پست‌های کلیدی و حساس دولتی که از دید مردم، نشان از عناد رژیم با اسلام بود، تغییر تاریخ اسلامی و ترویج و تبلیغ ارزش‌ها و سنت‌های قبل از اسلام و... احساسات مذهبی مردم و علما را جریحه‌دار کرده بود.^{۲۶}

۲۵. محسن کاظمی (۱۳۸۶)، خاطرات عزت شاهی، تهران، سوره مهر

۲۶. منوچهر محمدی (۱۳۸۱)، انقلاب اسلامی؛ زمینه‌ها و پیامدها، چاپ سوم، قم:

در ارتباط با ترویج فحشا آنتونی پارسونز سفیر وقت انگلیس در ایران عصر پهلوی دوم، در یک نمونه نوشته است که جشن هنر شیراز در سال ۱۹۷۷ میلادی از نظر کثرت صحنه‌های اهانت‌آمیز به ارزش‌های اخلاقی ایرانیان از جشن‌های پیشین فراتر رفته بود. به طور مثال یک شاهد عینی صحنه‌هایی از نمایشی را که موضوع آن آثار شوم اشغال بیگانه بود برای من تعریف کرد. گروه تئاتری که این نمایش را ترتیب داده بودند، یک باب مغازه را در یکی از خیابان‌های پر رفت و آمد شیراز اجاره کرده و ظاهراً می‌خواستند برنامه خود را بطور کاملاً طبیعی در کنار خیابان اجرا کنند. صحنه نمایش نیمی در داخل مغازه و نیمی در پیاده‌رو مقابل بود. یکی از صحنه‌ها که در پیاده‌رو اجرا می‌شد، تجاوز به عنف بود که بطور کامل (نه بطور نمایشی و وانمودسازی) به وسیله یک مرد کاملاً عریان - یا بدون شلوار درست بخاطر ندارم - با یک زن که پیراهنش به وسیله مرد متجاوز چاک داده می‌شد در مقابل چشم همه صورت می‌گرفت... واکنش مردم شیراز که ضمن گردش در خیابان یا خرید از مغازه‌ها با چنین صحنه مسخره و تنفرانگیزی روبرو می‌شدند، معلوم است ولی موضوع به شیراز محدود نشد و توفان اعتراضی که علیه این نمایش برخاست به مطبوعات و تلویزیون هم رسید. من بخاطر دارم که این موضوع را با شاه در میان گذاشتم و به او گفتم اگر چنین نمایشی بطور مثال در شهر منچستر انگلستان اجرا می‌شد، کارگردان و هنرپیشگان آن جان سالم به در نمی‌بردند. شاه مدتی خندید و چیزی نگفت.^{۲۷}

۲۷. آنتونی پارسونز (۱۳۶۳)، «غرور و سقوط، ترجمه منوچهر راستین، تهران، هفته، صص ۳۳۸-۳۳۹»

۲. تقلید از غرب

روی دیگر، سیاست‌ها و اقدامات فرهنگی رژیم شاه، غرب‌گرایی بود. در واقع، در این دوره، غرب و ارزش‌های آن کعبه‌ی آمال تصور می‌شد و از این‌رو، نهایت کوشش و دقت در اخذ و تقلید از آن به عمل آمد. در اینجا به غرب‌گرایی رژیم در چند حوزه فرهنگی از جمله آموزش، حجاب، مطبوعات و رسانه‌ها و... اشاره می‌شود.

در نظام دانشگاهی عصر پهلوی، غرب‌گرایی به جای خودباوری و توسعه علم و فرهنگ حاکم بود. سولیوان، سفیر آمریکا در تهران، درباره نظام دانشگاهی ایران می‌نویسد که دانشگاه تهران که در مرکز این سیستم قرار داشت، به وسیله رضا شاه تأسیس شده و هدف وی از تأسیس این دانشگاه ترویج فرهنگ غربی در ایران بود.^{۲۸} در نظام دانشگاهی پهلوی نه تنها رفتارهای غیرادبی ترویج می‌شد، بلکه از رفتارهای ارزشی و اسلامی دانشجویان همانند حجاب دختران نیز ممانعت به عمل می‌آمد. برای نمونه، ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در پاسخ به درخواست شهربانی در سال ۱۳۵۵ برای جلوگیری از ورود دختران چادری به دانشگاه، پیشنهاد می‌کند که با مسخره کردن این دخترها و هو کردن کلاغ سیاه و نظیر آن، کاری کنند که نتوانند با چادر بیایند

۳۳۷

۲۸. ویلیام سولیوان، سرآنتونی پارسونز (۱۳۷۳)، خاطرات دو سفیر: اسراری از سقوط شاه و نقش آمریکا و انگلیس در انقلاب ایران، ترجمه محمود طلوعی، تهران: علم، ص ۱۰۷

یا چادر را از سر بردارند.^{۲۹} در همین زمینه، در بسیاری از دانشگاه‌ها همانند دانشگاه شیراز، ورود دختران با حجاب به دانشگاه به صورت رسمی ممنوع شد و وزیر آموزش و پرورش نیز در سال ۱۳۵۲ طی بخشنامه‌ای دستور ممنوعیت پوشیدن چادر برای دختران دبیرستانی را صادر کرد.^{۳۰} رژیم پهلوی در حجاب‌زدایی تا بدان جا پیش رفت که در سال ۱۳۵۵ «شورای هماهنگی امور اجتماعی» طرحی را به تصویب رساند که در بخشی از آن، چادر برای دانش‌آموزان، دانشجویان و کارمندان ممنوع شد و ورود زنان چادری به وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی، اتوبوس‌های شرکت واحد، سینماها، فروشگاه‌های تعاونی شهر و روستا، کتابخانه‌ها و مجامع عمومی، ممنوع اعلام شد و اینان از مسافرت با هواپیما و خدمات اجتماعی محروم شدند.^{۳۱}

در حوزه مطبوعات و رسانه‌ها نیز روال کار بر همین سبک استوار بود و مطبوعات، روش‌های مبتدلی را در تقلید از غرب در پیش گرفتند. چاپ و توزیع گسترده نشریاتی همانند «زن روز»، «سپید و سیاه»، «دختران و پسران»، «این هفته» و «تهران مصور» با عکس‌ها و مطالب ضداخلاقی توسط افرادی فاسد، گواه این ادعاست. مجید دوامی، از جاسوسان سازمان سیا و سردبیر مجله

۲۹. همان، ص ۲۸۵

۳۰. روح‌الله حسینیان (۱۳۸۳)، چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران ۵۶ - ۱۳۴۳،

تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۸۷۷

۳۱. محسن نصری (۱۳۷۸)، ایران، دیروز، امروز، فردا، قم، معارف، ص ۲۴۶

ضد اخلاقی «زن روز» بود که با طرح مباحثی از قبیل «انتخاب ملکه زیبایی» برای بی‌هویتی دختران و پسران می‌کوشیدند، تا بدان‌جا که برخی این نشریه را با عنوان «کاباره کاغذی» یاد می‌کردند.^{۳۲}

در این زمینه باید از رادیو به عنوان ابزاری برای ترویج ارزش‌های فرهنگی رژیم نام برد. توضیح آنکه وقتی رادیو در اردیبهشت ۱۳۱۹ افتتاح شد، قرار بود به تمامی نقاط کشور گسترش یافته و شیوه جدید زندگی را به تمامی اقشار و طبقه‌ها آموزش دهد. در رادیوی رضا شاهی، موسیقی جایگاه خاصی داشت و موسیقی غربی بخش عمده‌ای از آن را تشکیل می‌داد و از هیچ نوع گفتار مذهبی خبری نبود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ پوشش رادیویی به دورافتاده‌ترین نقاط کشور هم رسید. رادیو طی مدت فعالیت خود، دو کارکرد متعارض را داشت؛ از یک طرف با به‌کارگیری برجسته‌ترین هنرمندان ایرانی، برنامه‌های بی‌شماری در زمینه فرهنگ ملی تهیه و پخش کرد که بر شنوندگان رادیو تأثیر زیادی داشته است. از طرف دیگر تلاش می‌شد مردم با اندیشه‌ها و فرهنگ جهان غرب آشنا شوند. بدین ترتیب این نوع برنامه‌ها، رادیو را به صورت دریچه‌ای به روی فرهنگ جهانی درآورد. در اینجاست که کارکرد منفی و ماهیت پنهانی رادیو آشکار می‌شود. به عبارتی، نظام سیاسی در کنار استفاده از رادیو برای حفظ نظارت سیاسی و پوشش هماهنگ ایدئولوژیک، تلاش

۳۲. همان، ص ۲۳۳

می‌کرد افکار ایرانیان را برای پذیرش برتری فرهنگ بیگانه آماده کند.^{۳۳} در این زمینه، باری روبین، تحلیل‌گر آمریکایی می‌نویسد: «در دوران پهلوی در عرضه و معرفی فرهنگ و تمدن غربی به مردم ایران، بدترین و مبتذل‌ترین جنبه‌های این فرهنگ انتخاب شد که ضربه حاصل از آن برای جامعه مذهبی و سنت‌گرای ایران قابل تحمل نبود. فیلم‌های آمریکایی که بیشتر از انواع مبتذل آن بودند، بیش از سی درصد برنامه‌های تلویزیونی و پرده‌های سینماها را اشغال کرده بود.»^{۳۴}

خودباختگی حکام دوره پهلوی نسبت به فرهنگ غرب، آن‌چنان حالت افراط به خود گرفته بود که باعث شده بود فرهنگ و تمدن ایرانی دستمایه تحقیر بیگانگان شود. تظاهر آنها به غرب، حتی نظر ماموران و مقامات خارجی در ایران را نیز به خود جلب کرده بود؛ برای نمونه، در گزارشی که وزیر مختار انگلیس در آبان ۱۳۱۳ شمسی برای دولت متبوع خود ارسال می‌نماید چنین آمده است:

در حال حاضر، توالت فرنگی هیجان زیادی در اینجا به وجود آورده است. این وسیله مفید را شاه احتمالاً در

۳۳. علیرضا ازغندی (۱۳۸۲)، تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۵۷ - ۱۳۲۰، تهران، سمت،

۳۴. باری روبین (۱۳۶۳)، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمود مشرفی، تهران، آشتیانی،

سفرش به ترکیه کشف کرده است. به هر صورت ورود قریب الوقوع سفیر ویژه بلژیک و ولیعهد سوئد و همسرش موجب جلب توجه اعلیحضرت به نامناسب بودن مستراح ایرانی شده است. چند روز پیش نایب رئیس تشریفات را بی مقدمه احضار کرده و دستور داده اند ترتیبی بدهد که در مسیر سفر کاروان سلطنتی سوئد از مرز تا پایتخت هر جا که احتمال توقف آنها می رود، توالت های فرنگی نصب کنند. روز بعدش کامیونی انباشته از کلیه اثاث بهداشتی مربوطه که تهران در چنته داشته، از پایتخت حرکت کرده است. اما درمانده بودند که این اختراعات پرآواز اروپایی را کجا نصب کنند.^{۳۵}

پیامد مهم سیاست های اسلام زدایی دوره پهلوی این بود که فاصله ی حکومت با مردم را بیش از پیش گسترده تر کرد و دوقطبی غیرقابل ترمیمی که مبتنی بر صف آراییی اکثریت مردم و علما در مقابل رژیم از یک سو و رژیم، دربار و وابستگان آنها از سوی دیگر بود، را شکل داد؛^{۳۶} دوقطبی ای که هیچ گاه ترمیم و بازسازی نشد. در واقع، رژیم پهلوی با اعمال این سیاست ها به غرب کمک می کرد تا از راه فرهنگ، ضمن استحاله هویت ملت ایران، استقلال فرهنگی

۳۴. محمدعلی همایون کاتوزیان (۱۳۷۹)، دولت و جامعه در ایران، ترجمه حسن

افشار، تهران، نشر مرکز، ص ۴۴۴

۳۶. منوچهر محمدی، انقلاب اسلامی؛ زمینه ها و پیامدها، چاپ سوم، قم، معارف، ۱۳۸۱، ۷۱.

آن را از بین برده و فرهنگ وابستگی را در جامعه اسلامی ایران نهادینه کند تا بتواند بدون هیچ مقاومتی و حتی با افتخار و عرض ارادت از سوی مهره‌های وابسته‌اش ذخایر غنی آن را به غارت برد. بنابراین، رژیم شاه در عمل با روی آوردن به هویت‌سازی ایدئولوژیک و تلاش برای نفی اسلام و مظاهر آن در جامعه و از سویی، سرسپردگی به غرب و مظاهر تمدنی آن، غربی‌سازی ایران و در نتیجه، تهی‌سازی آن از فرهنگ و هویت غنی خود قدم برمی‌داشت.

بخش چهارم: وضعیت استقلال کشور در دوره پهلوی

اغلب گفته شده که محمدرضا شاه نیز مانند پدرش، ستون‌های قدرت و حکومتش را بر سه رکن ارتش، بوروکراسی و دربار استوار ساخت،^{۳۷} حال آنکه می‌توان گفت که حکومت وی، بویژه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دارای رکن چهارمی نیز بود که آن عبارت بود از برخورداری از حمایت یک ابرقدرت خارجی؛ یعنی آمریکا. جمله معروف شاه خطاب به کیم روزولت پس از کودتای ۲۸ مرداد، بخوبی گویای این موضوع است: «من تاج و تخت خود را مدیون خدا، ملت، ارتش و شما (آمریکا) می‌دانم».^{۳۸}

درواقع، هرچند شاه از همان سال ۱۳۲۰ میل بود که با آمریکا هم‌پیمان شود، اما تنها بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است که پیوندهای سیاسی، اقتصادی و نظامی بی‌سابقه‌ای با آمریکا برقرار می‌کند، به گونه‌ای که در راهبرد سیاست

^{۳۷}. آبراهامیان (۱۳۸۷)، پیشین، ص ۳۹۸

^{۳۸}. ویلیام شوکراس (۱۳۶۹)، آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی،

تهران: نشر البرز، ص ۸۰

خارجی ایران که بعد از کودتا و تحت عنوان «ناسیونالیسم مثبت» اتخاذ شد، ابتدا اتحاد با غرب و حفظ امنیت از طریق آن مطرح شد و سپس در راهبرد «مستقل ملی» که از اواسط دهه‌ی ۴۰ به بعد مبنای قرار گرفت، در ادامه‌ی اتحاد با غرب، از آمریکا به عنوان قدرت حامی نام برده می‌شود.^{۳۹}

۱. ابعاد و دامنه نفوذ آمریکا در ایران

توضیح آنکه، با سرنگونی دولت مصدق و روی کار آمدن «دولت دست‌نشانده» در ایران، نشانه‌های چرخش بزرگ در سیاست خارجی ایران آشکار شد. به عبارتی، بعد از کودتای ۲۸ مرداد، اتحاد با غرب در سیاست خارجی ایران پررنگ شد؛ با این تفاوت که در این برهه، این مسأله به تغییر محور نفوذ خارجی در ایران از انگلیس به آمریکا منجر شد. بنابراین، بعد از کودتا و در جریان تلاش برای حل مسأله‌ی نفت ایران، در قالب کنسرسیوم، از نفت ایران سهم ۴۰ درصدی به آمریکا واگذار شد. علاوه بر این، در بعد منطقه‌ای نیز از این زمان به بعد، به ایران در سیاست خارجی آمریکا نقش‌هایی واگذار شد، به گونه‌ای که در همین برهه، ایران به همراه عراق، ترکیه، پاکستان و انگلیس، «پیمان نظامی بغداد» را به منظور مقابله با کمونیسم در منطقه منعقد می‌کند و با وقوع کودتای کمونیستی در عراق (۱۳۳۷) و خروج این کشور از پیمان بغداد، پیمان دفاعی دو جانبه‌ای بین ایران و آمریکا امضا شد و از طریق تصویب قانون جلب و حمایت از سرمایه‌های خارجی، سرمایه‌گذاری‌هایی توسط آمریکا در

^{۳۹}. علیرضا ازغندی (۱۳۷۶)، روابط خارجی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)، تهران: قومس،

ایران انجام گرفت. اقدام دیگر ایران برای نزدیکی بیش از پیش به غرب و آمریکا، شناسایی رژیم صهیونیستی به صورت دوفاکتو در سال ۱۳۳۹ بود.

درواقع، توسعه نفوذ آمریکا در ایران سبب شده بود که با دست به دست شدن قدرت در میان زمامداران دموکرات و جمهوری خواه در آمریکا، اوضاع داخلی و سیاست خارجی ایران دگرگون شود. چنین بود که در اواخر دهه ۴۰ شمسی، با روی کار آمدن «کندی» در آمریکا و آغاز اصلاحات موردنظر آمریکا در ایران، برگ دیگر از سلطه‌ی آمریکا بر ایران رونمایی شد. اما اوج سلطه‌ی آمریکا بر ایران در این زمان با تصویب کاپیتولاسیون به نفع مستشاران نظامی این کشور در ایران رقم خورد که با واکنش جدی امام خمینی (ره) مواجه شد. ایشان طی یک سخنرانی در چهارم آبان ۱۳۴۳، تصویب کاپیتولاسیون را «نقض استقلال» و «پایمال شدن عزت ملت» دانستند و در اعلامیه‌ای که متعاقب آن صادر کردند، از آن به عنوان «سند بردگی ملت ایران»، «اقرار به مستعمره بودن ایران» و «ننگین‌ترین و موهن‌ترین تصویب‌نامه غلط» یاد کردند.^{۴۰}

با این حال، سلطه‌ی آمریکا بویژه با روی کار آمدن نیکسون و طرح دکترین او گسترش یافت.^{۴۱} دکترین نیکسون، از کشورهای طرفدار آمریکا می‌خواست تا امنیت مناطق خود را خودشان تأمین کنند. بر اساس این دکترین و همچنین

^{۴۰}. صحیفه امام (ره)، ج: ۱، ۴۱۵

^{۴۱}. عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی (۱۳۷۳)، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی،

خواست خود شاه، ایران مسئولیت امنیت منطقه را قبول کرد؛ «ژاندارم منطقه» شد و روابط بازرگانی و تجاری‌اش با آمریکا، بویژه در زمینه نظامی گسترش زیادی یافت، بطوری که در سال‌های ۱۳۵۴-۱۳۴۹ ایران ۶/۹ میلیارد دلار اسلحه و تسلیحات نظامی از آمریکا خرید و مستشاران آمریکایی در ایران مشغول بکار شدند.^{۴۲}

۲. از وابستگی روانی تا وابستگی دفاعی - امنیتی

در واقع با آغاز دهه ۵۰ شمسی، محمدرضا شاه خود را به لحاظ روانی وابسته به آمریکا می‌دانست. تا جایی که تحقق منافع آمریکا در سیاست خارجی این کشور قسمتی از تعهد وی را شامل می‌شد. روابط ایران و آمریکا در این دوره بحدی گسترش یافت که سفیر آمریکا در ایران علاوه بر اینکه جزء مهمانان ثابت مراسم دربار بود، در خصوصی‌ترین محافل شاه نیز حضور داشت و این قربات موجب تأثیرپذیری محمدرضا شاه از وی می‌شد. البته مباحثی چون ترس از وجود کمونیسم در منطقه و اشتیاق شاه به داشتن سلاح‌های نظامی به این موضوع دامن می‌زد. اقداماتی از این دست، علاوه بر اینکه سود سرشاری را نصیب آمریکا می‌کرد، زنگ خطر بود برای کمونیسم در منطقه که پس از جنگ جهانی دوم به عنوان مهمترین دشمن آمریکا مطرح بود.^{۴۳}

^{۴۲} . علیرضا ازغندی (۱۳۷۶)، روابط خارجی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)، تهران: قومس،

^{۴۳} . شوکراس (۱۳۶۹)، پیشین، صص ۲۶-۲۴

این وابستگی در حوزه‌های راهبردی‌تر از جمله حوزه‌ی نظامی - امنیتی نیز سایه گسترانده بود. شاید بتوان گفت که تأسیس ساواک اوج این وابستگی نظامی - امنیتی بود؛ زیرا پس کودتای از ۲۸ مرداد، که آمریکایی‌ها تصمیم گرفتند ایران را به عنوان پایگاه اصلی خود در منطقه حفظ کنند، در درجه اول به ایجاد دستگاه ضداطلاعات ارتش و تقویت آن و در درجه دوم به تأسیس سازمان امنیت کشور (ساواک) با ترکیبی از ساختار سیا، اف.بی.آی و موساد، پرداختند؛ اختیارات آن بسیار وسیع بود بصورتی که جز شاه، همه افراد را می‌توانست بازخواست کند. وظیفه اصلی آن در ابتدا، حمایت از شاه از طریق کشف و ریشه کن کردن مخالفان بود، اما بتدریج مأموریت‌های خارجی هم برای آن تعریف شد و در عمل به بخشی از شبکه‌ی سیا در منطقه تبدیل شد.

در این زمینه، حسین فردوست می‌نویسد که ساواک اساساً در پاسخ به هیچ نیاز مغفولی در کشور پدید نیامد. عملکرد آتی ساواک هم نشان داد که هدف عمده آن تقویت بنیانی نهادهای مدنی سیاسی، اطلاعاتی و امنیتی کشور نبود. وی معتقد است این سازمان در راستای توسعه شبکه‌های اطلاعاتی - امنیتی منطقه‌ای سیا تشکیل شده است.^{۴۴} تأسیس هفت پایگاه جاسوسی و استراق سمع سیا در مناطق شمالی ایران، در مجاورت مرزهای اتحاد شوروی، از دیگر نشانه‌های سرسپردگی رژیم شاه به آمریکا بود؛ با تأسیس این پایگاه‌ها، فعالیت‌های سیا در ایران گسترش یافت و مأموران سیا وارد ایران شدند. برخی

^{۴۴}. حسین فردوست (۱۳۶۹)، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول، چاپ

گزارشات حاکی است که در برهه‌ی قبل از انقلاب، ایران بیشترین مأموران و جاسوسان سیا را در خود جای داده بود.

در مجموع، پیوستگی، درهم‌تنیدگی و در عین حال وابستگی و سرسپردگی شاه به آمریکا بحدی بود که به نوشته جان فوران، «هیچ کشور دیگری را نمی‌توان یافت که آمریکا تا این حد در آن نفوذ کرده باشد». ابعاد این نفوذ به گونه‌ای بود که در سال ۱۳۵۷، حدود ۵۰۰ شرکت آمریکایی، ۷۰۰ میلیون دلار در ایران سرمایه‌گذاری کرده بودند و ۱۲ بانک بزرگ آمریکا، ۲/۲ میلیارد دلار در ایران دارایی داشتند. ۳۷۰۰۰ آمریکایی در ایران فعالیت داشتند؛ هر تکنسین نظامی ماهانه ۹۰۰۰ دلار از دولت ایران حقوق می‌گرفت. قابل ذکر است که در این زمان، ۲۰ درصد از درآمد نفتی ایران صرف خرید تسلیحات از آمریکا می‌شد.^{۴۵} «جان دی استمپل» وابسته سیاسی سفارت آمریکا در تهران در کتاب خود «درون انقلاب ایران» نکته مهم و البته تأسف باری را می‌نویسد که عمق فاجعه‌ای که مردم ایران گرفتار آن بودند را تا حدودی روشن می‌کند. او می‌نویسد: «شاه آنقدر به ایالات متحده نزدیک شده بود که به نظر می‌رسید بیشتر برای مقاصد آمریکا فعالیت می‌کند تا هدف‌های ایران».^{۴۶} معنای صریح این وضعیت، از دست رفتن استقلال کشور در مقابل آمریکا بود.

^{۴۵}. فوران (۱۳۹۰)، پیشین، صص ۵۱۳-۵۱۲

^{۴۶}. جان دی استمپل (۱۳۷۷)، درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران،

جالب آنکه در این ارتباط پرویز راجی، سفیر وقت شاه در انگلیس، از این همه وابستگی احساس می‌کند که غرور ملی‌اش خدشه‌دار شده است. وی می‌نویسد: «همه کسانی که شبیه من در اردوگاه شاه قرار دارند، چگونه می‌توانیم مدعی داشتن غرور ملی باشیم در حالی که از مردم بریده‌ایم و با عجز و لابه از کشورهای غربی تقاضای حمایت از خود داریم». وی علت این همه باور و اعتقاد به دیگران را در این می‌بیند که «در رژیم می که وابستگی کامل به غرب ارکان اصلی موجودیتش را تشکیل می‌دهد، ما نیز به حالتی درآمده‌ایم که اعتقاد خارج از اندازه به قدرت و توانایی متحدان اروپایی و آمریکایی خود پیدا کرده‌ایم.»^{۴۷}

اما بازخورد این وابستگی در جامعه و تبعات آن برای رژیم شاه بسیار گران تمام شد؛ زیرا از دید بسیاری از ایرانیان، اقدامات شاه نشانه‌ی خوش خدمتی کامل وی به آمریکا و از دست رفتن استقلال کشور بود و در نهایت نیز همین احساس عمومی، یکی از سرچشمه‌های ژرف بیگانگی و بیزاری مردم از رژیم شاه شد. در واقع، بیگانگی و بیزاری ایرانیان از آمریکا به این تصور مردم بازمی‌گشت که آن کشور با پشتیبانی نظامی، اقتصادی و سیاسی از رژیم شاه، احساس عزت و استقلال ایران را جریحه‌دار کرده بود. بر همین اساس است که

^{۴۷}. پرویز راجی (۱۳۶۴)، خدمتگزار تخت طاووس، ترجمه ج. ا. مهران. تهران:

برخی انقلاب اسلامی را «انقلاب دوگانه‌ی بیگانگی و بیزاری فزاینده» از شاه و آمریکا دانسته‌اند.^{۴۸}

بخش پنجم: وضعیت دفاعی کشور در دوره ستم شاهی

حوزه‌ی دفاعی - نظامی، یکی از حوزه‌هایی است که می‌توان آن را پیشگام وابسته‌سازی رژیم شاه به آمریکا و به نوعی، زیربنای ساختارهای وابسته‌ای دانست که رژیم شاه در برهه‌ی بعد از کودتای ۲۸ مرداد در کشور ایجاد کرد. در واقع، تأکید و روی آوردن رژیم شاه به تقویت بنیه‌ی دفاعی، به سال‌های آخر دهه‌ی ۳۰ و بویژه در دهه‌ی ۴۰ برمی‌گردد که در دهه‌ی ۵۰، اقدامات در این زمینه به طرز شگفتی افزایش می‌یابد. با این حال، شاه راه تقویت بنیه و قدرت دفاعی کشور را در وابستگی به خارج و بویژه خرید تسلیحات از آمریکا دید، به گونه‌ای که ۲۰ درصد از درآمد نفتی ایران صرف خرید تسلیحات از آمریکا می‌شد. از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۵۶، ایران ۱۷ میلیارد دلار از آمریکا سلاح خریداری کرد که از این رقم، ۱۶ میلیاردش مربوط به سال ۱۳۵۱ به بعد است^{۴۹} که به طور مستقیم، این موضوع، ریشه در کیفیت سیاست خارجی ایران در قبال آمریکا و پذیرش نقش‌هایی داشت که از سوی آمریکا به رژیم شاه واگذار شده بود نه اینکه برخاسته از نیازها و الزامات درونی کشور باشد.

^{۴۸}. روح الله رضانی (۱۳۹۲)، : چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی

جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی، ص ۵۸

^{۴۹}. فوران، همان، صص ۵۱۳-۵۱۲

۱. وابستگی دفاعی

در این زمینه، باید از سفر نیکسون، رئیس‌جمهور وقت آمریکا به ایران در تابستان ۱۳۵۱ به ایران، به عنوان نقطه‌عطف مهمی در افزایش خریدهای تسلیحاتی ایران از آمریکا و به تبع آن، افزایش وابستگی نظامی ایران به آمریکا یاد کرد؛ زیرا در این سفر، طی توافقی محرمانه که در راستای اجرای دکترین دوستونی نیکسون کیسینجر قرار داشت و براساس آن، نقش ژاندارمی منطقه به ایران واگذار شده بود، قرار شد که شاه ایران بتواند هرگونه سلاح آمریکایی غیراتمی را که می‌خواهد، بدون نظارت وزات دفاع و خارجه آمریکا خریداری کند.^{۵۰}

بنابراین، در سال ۱۳۵۳، فروش تسلیحات نظامی آمریکا به ایران به رقم بی‌سابقه‌ی ۸/۳ میلیارد دلار رسید. قابل‌ذکر است که در سال ۱۳۵۴ نیز هزینه‌های نظامی ایران در حالی به ۱۰/۴ میلیارد دلار رسید که ایران، آلمان غربی، بزرگترین خریدار تسلیحاتی آمریکا را پشت‌سر گذاشت و بودجه‌ی نظامی آن از انگلستان که در آن زمان، سومین قدرت نظامی جهان بود، بیشتر شده بود. جالب‌تر آنکه در سطح منطقه، خرید تسلیحاتی ایران به تنهایی بیشتر از مجموع خریدهای عربستان سعودی، عراق، کویت، قطر، بحرین، عمان،

^{۵۰} ماروین زونیس (۱۳۷۰)، شکست شاهانه، ترجمه اسماعیل زند و بتول سعیدی،

امارات متحده عربی و پاکستان بود. در جدول زیر، آمار بودجه‌ی دفاعی ایران در دهه‌ی آخر عمر رژیم شاه را می‌توان دید.^{۵۱}

سال	بودجه دفاعی به میلیون دلار	درصد افزایش نسبت به سال قبل
۱۹۷۰	۸۸۰	—
۱۹۷۱	۱۰۶۵	۱۷
۱۹۷۲	۱۳۷۵	۲۹
۱۹۷۳	۱۵۲۵	۱۱
۱۹۷۴	۳۶۸۰	۱۴۱
۱۹۷۵	۶۳۲۵	۷۲
۱۹۷۶	۸۹۲۵	۴۱
۱۹۷۷	۹۴۰۰	۵

البته باید توجه داشت که خرید تسلیحات محدود به آمریکا نبود، بلکه همزمان با آمریکا، در حوزه‌ی تسلیحاتی، رژیم شاه روابط گسترده‌ای با رژیم صهیونیستی برقرار کرد؛ به طوری که در سال‌های پایانی رژیم شاه، ایران بزرگترین خریدار جنگ‌افزار و تسلیحات از این رژیم محسوب می‌شد. در واقع، شاه به منظور کسب پشتیبانی آمریکا و اخذ جنگ‌افزارهای بیشتری از رژیم صهیونیستی، درصدد برآمد رابطه با اسرائیل را از چارچوب همکاری‌های کشاورزی و نظامی به زمینه‌های دیگری گسترش دهد. از این رو، در فروردین ۱۳۴۴، ارتشبد حسن طوفانیان، معاون تسلیحاتی وزارت جنگ را برای خرید تعداد زیادی مسلسل دستی یوزی برای

^{۵۱}. ر.ک: فرد هالیدی (۱۳۵۸)، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه

فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: امیرکبیر، ص ۱۰۳

افراد شهربانی و گارد شاهنشاهی به سرزمین‌های اشغالی فرستاد^{۵۲} که به ایران تحویل داده شد و پس از آن ژنرال طوفانیان طی درخواستی به کلی سری از سرهنگ نیمرودی وابسته نظامی اسرائیل در تهران، تقاضای خرید جنگ افزار و مهمات دیگری نمود.^{۵۳}

در ادامه، با سفر ارتشبد بهرام آریانا، رئیس ستاد ارتش ایران به تل آویو، آریانا از شاه تقاضا کرد تا همکاری با اسرائیل را در زمینه‌های مختلف گسترش دهد. بنابراین، شاه خرید ۶۰۰۰ قبضه دیگر مسلسل یوزی را تصویب کرد.^{۵۴} در ادامه این همکاری‌ها، در سوم اسفند ۱۳۴۶، اسرائیل به شاه پیشنهاد کرد که آماده است اعتباری به ارزش ۷۵ میلیون دلار به ایران بدهد تا در جهت تقویت نیروهای دفاعی ایران، هزینه شود که با موافقت ایران مواجه شد و با استفاده از این اعتبار، رژیم به خرید جنگ‌افزار و تسلیحات مختلف از اسرائیل اقدام کرد که از جمله‌ی این خریدها، دویست قبضه تفنگ بی لگد ۱۰۶ میلی متری به مبلغی بالغ بر پنج میلیون دلار، دویست قبضه خمپاره اندازه ۱۲۰ میلی متری

^{۵۲}. عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی (۱۳۷۳)، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی،

تهران: البرز، صص ۱۷۸-۱۸۸

^{۵۳}. ر.ک: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، «روابط حکومت شاه با رژیم صهیونیستی»،

در: <http://ir-psri.com>

^{۵۴}. هوشنگ‌مهدوی، همان، صص ۳۸۷-۳۹۰

سبک به مبلغی بالغ بر ۹ میلیون دلار و ده هزار تیر مهمات خمپاره اندازه ۱۲۰ میلی متری سبک به مبلغی بالغ بر یک میلیون دلار بود.^{۵۵}

در مجموع، هزینه‌های نظامی از ۱/۹ میلیارد دلار به ۹/۹ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۷ رسید و تعداد نیروهای مسلح نیز از ۱۹۱ هزار به ۴۱۳ هزار نفر در فاصله‌ی سال‌های ۵۶-۱۳۵۱ رسید.^{۵۶} پشتوانه‌ی این ریخت‌وپاش‌های نظامی و توسعه‌ی ناکارآمد قوای نظامی توسط شاه، همانا درآمدهای نفتی بود که به جای آنکه در مسیر درست خود صرف شود، با رویکردی غلط، نه تنها منجر به بهبود اوضاع کشور نشد، بلکه زنجیره‌های اسارت و تسلیم آن در مقابل قدرت‌های خارجی را روز به روز محکم‌تر می‌کرد.

نکته مهم در این میان آن است که آمریکایی‌ها در آموزش فنی تجهیزات به پرسنل نیروی هوایی، محدودیت‌های سخت و شدیدی اعمال می‌کردند و از کنجکاوی و تفحص افسران ایرانی در یادگیری برخی مسائل فنی به شدت جلوگیری می‌کردند. در این زمینه، حسین درویش ایبانه از همافران نیروی هوایی ایران بیان می‌کند که در سال ۱۳۵۵ بیشترین مانورهای هوایی توسط خلبانان ایرانی در ایران انجام می‌گرفت و در هر مانور نظامی خلبان‌ها می‌بایستی حداقل سی الی چهل موشک را به اهداف فرضی شلیک می‌کردند، اما هر زمان که ما تعدادی از موشک‌ها را از انبار ترخیص می‌کردیم، تعدادی از موشک‌ها با توجه به کیت‌های الکترونیکی که بر روی آن نصب شده بود، با

^{۵۵}. نقل از مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، همانجا

^{۵۶} فوران، همان، ص ۶۷۵

اعلام وضعیتِ قرمز از رده عملیاتی خارج می‌شد و براحتی این موشک‌ها به عنوان ضایعات از کشور خارج شده و دوباره تعدادی دیگر از موشک‌ها از آمریکا وارد می‌شد و مبالغ موشک‌های جدید را دریافت می‌کردند. این وضعیت چند ماهی ادامه داشت و من به همراه دو نفر از دوستانم که از نزدیک با این موضوع آشنا بودیم، تصمیم گرفتیم که هرطور شده راز معیوب بودن موشک‌ها را پیدا کنیم.

بنابراین، محلی را در بیابان‌های اطراف تهران شناسایی کردیم و در یک روز جمعه با زیرکی خاصی یکی از موشک‌های معیوب را از زرادخانه‌ی پادگان خارج کردیم و اقدام به جدا کردن کلاهک و بدنه‌ی موشک کرده و متوجه شدیم که در اطراف مواد منفجره‌ی موشک یک پوشش آلومینیومی ضعیف وجود دارد که در اثر سرد و گرم شدن هوا ترک می‌خورد و با ترک خوردن پوشش فوق، کیت هشداردهنده‌ی موشک در هنگام نصب به هواپیمای جنگی شروع به آژیر خطر می‌کند که با عوض کردن پوشش فوق عیب مرتفع می‌گردید. خلاصه آنکه بعد از پی‌بردن به نقص موشک‌های فوق تمام آن معایب را مخفیانه و بدون اطلاع کارشناسان آمریکایی مستقر در پایگاه برطرف کردیم، اما بعد از چند ماه ستاد مستشاری متوجه شد که دیگر هیچ موشکی به عنوان مرجوعی به آمریکا معرفی نمی‌شود، لذا تصمیم گرفتند مسأله را پیگیری کنند و بعد از تحقیق و تفحصی که از سوی ستاد مستشاری به عمل آمد، تعدادی از مهندسین نظامی آمریکایی شروع به بازکردن موشک‌ها کردند و متوجه شدند که کاور آلومینیومی موشک‌ها عوض شده و آرم ارتش آمریکا بر روی پوشش‌ها نیست و با به‌دست آمدن مدارک دیگر در دست‌کاری شدن

موشک‌ها نیمی از پرسنل پایگاه توسط ضداطلاعات دستگیر و به سختی مورد بازجویی قرار گرفتند و وقتی بنده و دوستانم اعتراف کردیم که هدف ما از تعمیر موشک‌ها جلوگیری از خروج ارز و پول مملکت‌مان به کشور بیگانه بود، حکم انفصال موقت از خدمت را برایمان صادر کردند و حتی به دستور فرمانده نیروی هوایی «تیمسار ربیعی» با درج توبیخ‌نامه در پرونده‌ی پرسنلی تا مدت‌ها تحت نظر ضداطلاعات ارتش قرار گرفتیم و بعد از این بود که متوجه شدم تمام این برنامه‌های ستاد مستشاری در ارتش ایران و نظارت دقیق بر عملکرد پرسنل نیروی هوایی و کنترل شدید بر کارهای فنی همافران در پایگاه‌های هوایی علاوه بر حفظ امنیت منافع آمریکا در منطقه، خالی کردن ثروت‌های سرشار سرزمین‌مان ایران و انتقال آن به جیب سرمایه‌داران و کارخانه‌های اسلحه‌سازی آمریکا بود.^{۵۷}

۲. تبعات و خسارت‌های راهبرد دفاعی رژیم شاه

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که صرف هزینه‌های نظامی هنگفت از خزانه‌ی ملت ایران که در راستای علاقه‌ی شخصی شاه و اجرای دکترین نیکسون کیسینجر و برای ایفای نقش ژاندارمی منطقه توسط رژیم شاه صورت می‌گرفت، چه تأثیری بر زندگی مردم و دستاوردی برای مملکت داشت؟ دستاورد واقعی این وضعیت برای مردم ایران، به معنای واقعی کلمه «هیچ» بود.

^{۵۷}. مجید نجف‌پور (۱۳۹۰)، تاریخ‌شفاهی نقش نیروی هوایی در انقلاب اسلامی،

تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۷۸

به عبارت دیگر، آنچه که صرف هزینه‌های نظامی رژیم شاه برای ملت ایران داشت، نه دستاورد، بلکه خسارت بود؛ زیرا تقویت بودجه‌ی نظامی - دفاعی ناتوان از حفاظت از استقلال کشور و حفظ تمامیت ارضی آن، به عنوان حداقل کارکردی که تقویت قدرت دفاعی بایستی داشته باشد، بود. براین اساس، «غیرکارکردی» بودن را می‌توان مهمترین ویژگی قدرت دفاعی رژیم شاه دانست. این ناکارکردی از آن روی بود که علی‌رغم هزینه‌های هنگفت نظامی و درست در زمانی که رژیم شاه به ایفای نقش ژاندارمی خود در منطقه مباحثات می‌کرد، با فشار انگلیس، بحرین در سال ۱۳۵۰ از ایران جدا شد.^{۵۸}

مهمترین پیامدهای این وضعیت برای مردم و مملکت عبارت‌اند از:

۱-۲. لگدمال شدن عزت ملی: وابستگی آسیب‌زا به خارج در حوزه‌ی دفاعی و بلندپروازی‌های غیرمنطقی شاه در این حوزه سبب شده بود که رژیم مبادرت به خرید سلاح‌ها و مهماتی بکند که حتی در داخل کشور، توان لازم برای نگهداری از آنها وجود نداشته باشد. استخدام مستشاران آمریکایی در ایران، در این راستا و برای پوشش دادن این نقیصه بود. اعطای کاپیتولاسیون به این مستشاران، حقوق بالا و وضعیت فرادستی آنها در ارتش، هم با عزت ملی در تناقض بود و هم اعتماد به نفس ملی را بشدت تضعیف و جریحه‌دار کرده بود.

^{۵۸}. در مورد روند و چگونگی جدایی بحرین از ایران رک: علیرضا ذاکر اصفهانی (۱۳۹۲)، روند انفصال بحرین از ایران، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

۲-۲. از دست رفتن استقلال ملی: پیامد و خسارت دیگر این قضیه، محکم کردن بندهای اسارت و وابستگی کشور به آمریکا بود. جالب است که سنای آمریکا در گزارشی بخوبی به این موضوع اشاره کرده است: «حضور پرسنل آمریکایی در ایران و ناتوانی ایرانیان در استفاده از سلاح‌های فروخته‌شده‌ی جدید آمریکایی، اهرم‌هایی را در اختیار ایالات متحده آمریکا قرار می‌دهند که ایران نتواند برخلاف منافع آمریکا گام بردارد».^{۵۹} معنای صریح این وضعیت، از دست رفتن استقلال کشور در مقابل آمریکا بود. رابرت گراهام نیز در این زمینه نوشته است:

«با مجاز کردن فروش سلاح‌های پیچیده به مقادیر بی‌سابقه به ایران، آمریکا خود را متعهد کرد که این سلاح‌ها را مورد استفاده قرار دهد. این امر به معنای حضور کاملاً مشهود آمریکا در ایران به وسیله‌ی فرستادن تعداد بسیار زیاد افراد نظامی، غیرنظامی و مشاور برای جبران کمبود شدید نیروی انسانی ماهر لازم برای کاربردی کردن این سلاح‌ها بود. در سال ۱۹۷۶م. معلوم بود اکثریت ۲۴ هزار نفر آمریکایی که در ایران هستند، نظامی و یا وابسته به امور نظامی هستند. انتظار می‌رفت که به علت خرید اسلحه از آمریکا این تعداد تا سال ۱۹۸۰م.

^{۵۹}. نقل از فوران، همان، ص ۵۱۲

۱۳۵۹ (ه.ش) به ۵۰ تا ۶۰ هزار نفر برسد. بنابراین، اعتبار نظامی ایران، صرفاً به قیمت از دست رفتن استقلال ایران تمام شد.^{۶۰}

۲-۳. **تولید نفرت در میان مردم منطقه:** وابستگی نظامی به غرب و پذیرش نقش‌های نیابتی از سوی غرب، توسط شاه در منطقه منجر به این شد که تقویت نیروی نظامی و به کارگیری آن، نه تنها در راستای منافع مردم ایران نباشد، بلکه در راستای اجرای فرامین قدرت‌های حامی و تأمین منافع آنها و به تعبیر دقیق‌تر، شکل‌گیری رابطه‌ی حامی - پیرو میان آمریکا و رژیم شاه باشد.^{۶۱} بهترین شاهد مثال در این زمینه، اعزام نیروی نظامی از سوی رژیم شاه، به منظور سرکوب جنبش ظفار در عمان در پائیز سال ۱۳۵۲ بود که هیچ نسبتی با منافع دولت و ملت ایران نداشت و صرفاً در راستای اجرای فرامین اربابان خارجی و برای تأمین منافع آنها صورت گرفت.

۲-۴. **خشونت در داخل:** در حالی که وابستگی نظامی به خارج سبب شکل‌گیری رابطه‌ی حامی - پیرو میان آمریکا و ایران شده بود و رژیم شاه به غلام حلقه به گوش آمریکا و غرب در منطقه تبدیل شده بود، اما کارکرد شبکه‌ی قدرت نظامی شاه در داخل کشور، بسیار متناقض بود؛ زیرا نیروهای مسلح ایران در زمان شاه نه برای مقابله با تهاجم احتمالی خارجی سازماندهی و

^{۶۰}. رابرت گراهام (۱۳۵۸)، ایران سراب قدرت، ترجمه‌ی فیروز فیروزیان، چاپ

اول، تهران: سحاب، ص ۲۲۴

^{۶۱}. ر.ک: گازیوروسکی، همان، ۴۰-۳۹

تقویت شده بودند، بلکه مهمترین کارکرد نیروهای مسلح و سایر شبکه‌ها و سازمان‌های امنیتی موازی، کنترل مخالفان رژیم و جلوگیری از هرگونه انتقاد بود.^{۶۲}

۲-۵. تبعات اقتصادی: بلندپروازی‌های دفاعی شاه، تبعات جبران‌ناپذیری بر اقتصاد کشور نیز بر جای گذاشت. از جمله تبعات اقتصادی رویکرد رژیم شاه در حوزه‌ی دفاعی نیز می‌توان به اتلاف سرمایه‌ها و خروج مقادیر هنگفت ارز از کشور اشاره کرد.

بخش ششم: فسادهای رژیم شاه

یک وجه مهم از سیمای رژیم شاه، فسادهای متعددی است که آن رژیم آلوده به آنها بود. فسادهای رژیم شاه ابعاد متعدد اقتصادی، سیاسی، اخلاقی، جنسی و... دارد که در ادامه، بیشتر به فسادهای اقتصادی آن اشاره می‌شود. نکته مهم در این میان آن است که این فسادها ماهیت «سیستمی» داشت به چند دلیل؛ این فسادها عامدانه بود، خود رژیم فسادزا و مشوق فساد بود، فساد اپیدمیک و همه‌گیر بود، انگیزه و توانی برای مقابله با فساد وجود نداشت، میان عوامل فساد نوعی رابطه مشتری‌گونگی شکل گرفته بود؛ به گونه‌ای که هر یک کار قاچ‌کن دیگری بود و در نهایت اینکه دستگاه‌های ناظر و مسئول مبارزه با فساد نیز خود گرفتار فساد بودند.

^{۶۲}. محمدعلی همایون کاتوزیان (۱۳۹۲)، تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و

سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، چاپ دهم، تهران: نی، ص ۲۳۶

۱. فسادهای پهلوی اول

علی‌رغم تمام تمجیدهایی که سلطنت‌طلبان از رضاشاه می‌کنند، اما باید گفت که شخص رضاشاه یکی از بزرگترین مفسدین اقتصادی تاریخ معاصر ایران است. وی در دوران حکومتش، آن قدر ثروت تصاحب کرد که به ثروتمندترین فرد ایران تبدیل شد. بر اساس برآوردها، ثروت وی به هنگام مرگ سه میلیون پوند و حدود یک و نیم میلیون هکتار زمین بوده است. بخشی از این املاک با مصادره مستقیم، دیگری از طریق نقل و انتقال مشکوک اموال دولتی و بخشی دیگر از طرق آبیاری زمین‌های بایر و سرانجام بخشی نیز با مجبور کردن زمین‌داران بزرگ و کوچک برای فروش زمین‌هایشان به دست آمده بود.^{۶۳} سفارت آمریکا در گزارشی از فعالیت‌های اقتصادی رضاشاه نوشته بود: «... رضاشاه،... معمولاً برای هر کدام از این املاک آنچه دلش می‌خواهد، می‌پردازد که اغلب یک دهم یا حتی یک بیستم قیمت واقعی آن ملک است.»^{۶۴} در سال ۱۳۱۱ سفارت بریتانیا نیز درباره حرص رضاشاه به زمین گزارش داده است: «اشتهای سیری‌ناپذیر وی به اندازه است که عجیب نخواهد بود اگر چند صباح دیگر کسی پیرسد چرا اعلی حضرت بی‌درنگ همه ایران

^{۶۳}. یرواند آبراهامیان (۱۳۹۱)، تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، چاپ

هشتم، تهران: نی، ص ۱۳۹

^{۶۴}. نقل از عباس میلانی (۱۳۹۲)، نگاهی به شاه، تورنتو: پرشین سیرکل، ص

را به نام خود به ثبت نمی‌رساند؟»^{۶۵} در این خصوص، آبراهامیان نیز می‌نویسد: «رضاخان تمام دزدها و راهزنان را از بین برد و ثابت کرد که از این به بعد تنها یک دزد و راهزن در ایران وجود دارد و آن هم شخص شاه است»^{۶۶}

وقتی بعد از عزل رضاشاه، مسأله دارایی‌های وی مطرح شد، نخست‌وزیر وقت، محمدعلی فروغی، در جلسه مجلس اعلا کرد: «رضا شاه مبلغ باورنکردنی ۶۸ میلیون ریال در حساب‌های شخصی‌اش در بانک‌های ایران داشت.» که در آن زمان، برابر ۴۶ درصد نقدینگی کل کشور بود. بنا به ادعای برخی محققان، موجودی حساب‌های رضاشاه در واقع، مبلغی به مراتب بیشتر از آنچه فروغی گفته بود، می‌شد. به اعتقاد آنها فروغی فقط موجودی حساب پس‌انداز رضاشاه را اعلام کرده بود. این در حالی است که مبلغی نزدیک به ۸۵ میلیون ریال هم در حساب چکی رضاشاه موجود بود. در هر حال، این مبالغ پس از امضای سند رسمی به محمدرضا پهلوی تعلق گرفت.^{۶۷}

وجه دیگر فسادهای سیستمی پهلوی اول، انحصارهای شدیدی بود که در صنایع ایجاد کرده بود، به گونه‌ای که از ۲۰۰ هزار دوک ریسندگی کارخانجات نساجی در سراسر ایران، ۵۸ هزار دوک آن به رضا شاه و از ۱۳۰۰ میلیون ریال سرمایه‌گذاری انجام شده در فاصله سال‌های ۱۳۱۷-۱۳۱۸، ۵۵۰

^{۶۵}. آبراهامیان، پیشین، ص ۱۴۰

^{۶۶}. پرواند آبراهامیان(۱۳۸۷)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند و همکاران، چاپ

دوازدهم، تهران: نشر مرکز

^{۶۷}. میلانی، پیشین، ص ۱۰۷

میلیون ریال متعلق به سرمایه‌داری دولتی و شخص شاه بود. در این دوره همچنین نهادها، مؤسسات و بازارهای مالی نیز خصلتی غالباً انحصاری و دولتی به خود گرفت. با تأسیس بانک ملی، کنترل نظام بانکی توسط دولت در چارچوب انحصار حق چاپ و نشر اسکناس در سال ۱۳۰۶ و پایه‌گذاری بانک کشاورزی و صنعتی در سال ۱۳۱۳ و نیز با تأسیس وزارت مالیه، انحصارات مالی تشدید شد. دولت همچنین انحصار تجارت خارجی را در اختیار گرفت.^{۶۸}

۲. فسادهای پهلوی دوم

در دوره پهلوی دوم، ارتکاب به فساد و افزایش آهنگ آن، به طور عمده به بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مربوط می‌شود. در این برهه، ارتکاب به فساد، به سه دلیل عمده تشدید شد:

۲,۱. **تشکیل کنسرسیوم و افزایش درآمدهای نفتی:** درآمدهای نفتی ایران، بویژه بعد از تشکیل اوپک در سال ۱۳۳۹ و جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل، با رشد چشم‌گیری مواجه شد و از ۲۲/۵ میلیون دلار در سال ۱۳۳۳ به ترتیب به ۵۵۵ میلیون دلار در سال ۱۳۴۳، ۹۵۸ میلیون دلار در سال‌های ۴۸-۱۳۴۷، ۱/۲ میلیارد دلار در سال‌های ۵۰-۱۳۴۹، و پس از چهار

^{۶۸}. ر.ک: سجادی ستاری (۱۳۹۲)، چرخه‌های گذار در اقتصاد سیاسی ایران، فصلنامه

مطالعات سیاسی، سال ششم، شماره ۲۲، صص ۱۷-۱۰

برابر شدن قیمت نفت به نزدیک ۲۰ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵ رسید.^{۶۹} رانت‌های نفتی حداقل سه تأثیر عمده بر ماهیت دولت پهلوی دوم گذاشت که عبارت‌اند از: «تأثیر رانتیر»، «تأثیر سرکوب» و «تأثیر نوسازی».^{۷۰}

در زمینه تأثیر رانتیر باید از سه اثر مالیاتی، هزینه‌ای و حامی‌پروری نام برد؛ بدین معنا که با افزایش درآمدهای نفتی، دولت دیگر نیاز چندانی به گرفتن مالیات از مردم نداشت که این امر به استقلال بیش از پیش رژیم از جامعه و طبقات اجتماعی منجر شد. در بعد دیگر نیز شاه به جای تکیه بر مردم، با تکیه بر همین درآمدها، گروه‌های حامی تشکیل داد و حلقه‌ی درونی قدرت را گسترده‌تر کرد و نقش حامی بزرگ را برای درباریان و گروه‌های وابسته به آنها ایفا کرد. همین امر، منشأ فسادهای اطرافیان شاه بود.

۲،۲. تغییر ماهیت دولت بعد از کودتای ۲۸ مرداد به دست‌نشاندهی: همانگونه که در بحث ماهیت دولت پهلوی دوم گفته شد، این امر سبب شد تا رژیم شاه به سمت ایجاد ساختارها و نخبگان وابسته برود و برای تضمین وفاداری‌های آنها، دست‌شان را در مفاصل مختلف باز بگذارد. به این موضوع در ادامه بیشتر می‌پردازیم.

۲،۳. تقویت جنبه‌های شخصی و اقتداری رژیم: بعد از کودتای ۲۸ مرداد، با توجه به سرکوب شدید مخالفان، ایجاد سازمان‌ها و دستگاه‌های جدید اطلاعاتی، پلیسی و امنیتی و همچنین حمایت قدرت‌های خارجی، بویژه

^{۶۹} فوران، پیشین، ص ۴۶۳ و آبراهامیان، ۱۳۸۷، ص ۳۹۰

^{۷۰} Ross, M.L. (2001), "Does Oil Hinder Democracy?", World Politics, 53(3):

325-361

آمریکا، رژیمی اقتدارگرا ایجاد کرد که بتدریج جنبه‌های شخصی آن تقویت شد و از سال‌های ابتدایی دهه ۴۰ به بعد به سلطانیسم سوق یافت. این امر چند پیامد مهم داشت: غلبه روابط شخصی و پیوندهای غیررسمی بر سازمان‌های رسمی و قانونی و تصلب هسته مرکزی قدرت که پیامد مستقیم آن، افزایش فساد بود؛ زیرا با اتکای به حمایت‌های شاه و دربار و برخوردار بودن از امتیازات و رانت‌های ویژه، بخش عمده‌ی مفاسد مربوط به حلقه‌ی درونی قدرت و نهادهای وابسته به آنها بود. کانون این فسادها «بنیاد پهلوی» بود که ابزار اصلی شاه و خانواده سلطنتی برای عملیات مالی در داخل و خارج کشور بود.^{۷۱} این بنیاد در ۲۰۷ شرکت سهام داشت و علاوه بر مدیریت طرح‌های سلطنتی و پرداخت مزایا و مستمری به وابستگان، کنترل بخش‌های بزرگ کلیدی اقتصادی کشور را هم در اختیار داشت و شبکه گسترده‌ای از نهادهای اقتصادی مانند بانک، بیمه، شرکت‌های سرمایه‌گذاری در بخش‌های صنعتی و ساختمانی، هتل‌ها، مجموعه‌های توریستی و... را تحت پوشش داشت.^{۷۲} فساد بنیاد پهلوی بویژه از آن روی بود که هزینه‌های آن به صورت پنهانی از خزانه دولتی تأمین می‌شد (سالانه بیش از ۴۰ میلیون دلار کمک دولتی می‌گرفت) و قسمتی از فروش نفت و نیز وام‌های دریافتی از آمریکا و بانک جهانی به این

^{۷۱} محمدعلی کاتوزیان (۱۳۹۲)، تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران،

ترجمه علیرضا طیب، چاپ دهم، تهران: نی، ص ۲۴۶

^{۷۲} محمدرضا سوداگر (۱۳۶۹)، رشد روابط سرمایه‌داری (مرحله گسترش ۱۳۵۷-۱۳۴۲)،

تهران: شعله اندیشه، ص ۱۴۸-۱۴۵

بنیاد منتقل می‌شد، اما ۲۰ تا ۴۰ درصد از درآمدهای آن به حساب خاندان سلطنتی واریز می‌شد (درآمد ماهیانه آن ۱۲ میلیون دلار بوده است).^{۷۳}

بخش هفتم: تمامیت ارضی ایران در دوران پهلوی

از ابتدای قرن نوزدهم میلادی تا وقوع انقلاب اسلامی، تمامیت ارضی ایران بارها نقض شد. هر بار قدرت‌های بزرگ گوشه‌ای از این سرزمین پهناور را از آن جدا کردند، بدون اینکه واکنش درخور توجهی از سوی حکومت‌های مرکزی انجام گیرد. در دوران پهلوی نیز بخش‌هایی از سرزمین ایران از خاک کشور جدا شد. این خاندان با کودتا سرکار آمده و حکومت آنها تحمیلی و کودتایی بود. دولت برآمده از کودتا مطبوعات مستقل را تعطیل و سلطه اختناق را جایگزین حاکمیت افکار عمومی کرد. در چنین شرایطی در فضای سکوت و خفقان، قراردادهای مرزی با ترکیه، افغانستان و عراق منعقد کرد و بدون هیچ‌گونه واکنشی از سوی افکار عمومی صدها کیلومتر از اراضی ایران تجزیه و منافع حیاتی کشور تضییع گرد. در ادامه تلاش می‌شود تا به مهمترین موارد خیانت پهلوی‌ها به تمامیت ارضی ایران اشاره شود.

۱. بخش قصبه فیروزه: براساس نص صریح فصل سوم قرارداد

مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی، دولت شوروی متعهد گردید که قصبه فیروزه را به ایران بازپس دهد.^{۷۴}

^{۷۳}. رابرت گراهام (۱۳۷۸)، ایران سراب قدرت، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران: سحاب

بنابراین، دولت مشیرالدوله درخواست‌هایی رسمی برای استرداد فیروزه به شوروی ارسال کرد و مشاجراتی در این خصوص صورت گرفت، اما با روی کار آمدن رضاشاه موضوع بازپس‌گیری فیروزه مسکوت ماند تا اینکه بعد از کودتای آمریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ موضوع قصبه فیروزه دوباره مطرح شد؛ بدین ترتیب که با استقرار دولت کودتا و طرح دعاوی ایران مبنی بر استرداد یازده تن طلای بلوکه شده ایران از شوروی، روس‌ها دوباره موضوع قصر فیروزه را به میان آوردند. در واقع، روس‌ها با فرصت‌طلبی ناشی از شرایط سیاسی و اقتصادی، پرداخت طلب ایران را منوط به چشم‌پوشی ایران از قصبه فیروزه عنوان کردند. بر همین اساس، موافقت‌نامه مسائل مرزی و مالی بین اتحاد جماهیر شوروی و ایران در تاریخ ۱۱ آذر ۱۳۳۳ به تصویب رسید. در قرارداد جدید، فصول منعقد در عهدنامه ۱۹۲۱ در مورد فیروزه و نقاط مرزی ملغی شد و دولت ایران حاکمیت روس‌ها بر قصبه فیروزه را به رسمیت شناخت. دولت شوروی متعهد گردید ظرف مدت دو هفته پس از امضای قرارداد، یازده تن طلای بلوکه شده ایران در روسیه را به بانک ملی ایران تحویل دهد.

^{۷۴}. قصبه فیروزه دارای قریه‌های متعدد بوده و از زمین‌های حاصلخیز و رودخانه و گردشگاه برخوردار بود و در سال ۱۳۰۰ خورشیدی بیش از بیست هزار نفر جمعیت داشته است.

2. بخشش ۹۶۰ کیلومتر مربع به افغانستان

نامشخص بودن صدها کیلومتر از مرز مشترک ایران و افغانستان باعث بروز مشکلات بین دو کشور شده بود. بر همین اساس دولت‌های ایران و افغانستان از کشور دیگری تقاضای وساطت و میانجی‌گری کردند و با توجه به تمایل رضا شاه به آتاتورک، داوری مشکلات این دو کشور به ترکیه داده شد. دولت ترکیه ژنرال سپهد فخرالدین پاشا آلتای را مأمور اجرای حکمیت معرفی کرد. در این زمان، دو موضوع مهم در مرزهای ایران و افغانستان وجود داشت: اول آنکه با روی کار آمدن رضا شاه و سیاست وی در مورد خلع سلاح عشایر، در طرف مرز ایرانی عشایر خلع سلاح شدند، این در حالی بود که عشایر افغان مسلح بودند. خلع سلاح عشایر ایرانی این امکان را برای افغان‌ها فراهم کرده بود که به سادگی ده‌ها کیلومتر مربع از خاک ایران به دست عشایر افغان به اشغال درآید. نکته دوم آنکه در عصر رضاشاه برای اولین بار پدیده مهاجرت از ایران به افغانستان شکل گرفت. در اثر این مهاجرت‌ها، سرحدات ایران خالی از سکنه گردید و زمینه برای اشغال بیشتر مناطق ایران از سوی افغان‌ها فراهم شد.

در این شرایط، فخرالدین آلتای متن رأی حکمیت خود را در تاریخ ۲۴ فروردین ۱۳۱۴ به وسیله دولت ترکیه به آگاهی ایران و افغانستان رساند و در تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۱۴ به تصویب مجلس شورای ملی و در ۲۳ مهر ۱۳۱۴ به توشیح رضاشاه رسید. بر اساس رأی آلتای کوه شمتیغ، چشمه زنگلاب، بخشی از موسی‌آباد، نیمه خاوری، نیمی از نمک‌زار، کلاته نظرخان، منطقه چکاب،

قریه آسپران به افغانستان واگذار شد. جامعه نخبگی در آن زمان شدیداً مخالف رأی آلتای بود، اما استبداد حاکم بر جامعه اجازه اعتراض را به آنان نداد. به گفته مهندس محمد علی مخبر «مأمور فنی کمیسیون ایران در حکمیت آلتای»، فخرالدین آلتای نزدیک به نهصد و شصت کیلومتر مربع از خاک ایران را جدا و به افغانستان واگذار کرد. همچنین اسفندیاری «سفیر کبیر وقت ایران در کابل» در گزارشی به وزات خارجه در مورد عملکرد آلتای ابراز می‌دارد: «رأی پاشا به قدری بر له افغان‌ها است که خودشان آن قدر آرزو و ادعا نداشتند.»

۳. عهدنامه سرحدی ۱۳۱۶ ایران و عراق

در بهار ۱۳۱۶ طرحی از طرف عراق ارائه گردید که بر اساس آن تلاش شده بود بار دیگر عراق در مدخل اروندرود و در واقع بخشی از کارون و مجرای بهمنشیر مداخله نماید. در این طرح، عراق حقوق انحصاری برای خود در اروند پیش‌بینی کرده بود. طرح جدید عراقی‌ها از طرف دولت ایران تعدیل شد و با حذف عباراتی که بر دخالت عراق در مدخل اروند رود دلالت می‌کرد و منحصر نمودن این دخالت در مدخل اروند رود از طرف دریا و نیز با حذف حقوق انحصاری عراق بر اروندرود زمینه برای انعقاد موافقت‌نامه سرحدی ایران و عراق فراهم شد و در ۱۳ تیرماه ۱۳۱۶ عهدنامه سرحدی ایران و عراق و پروتکل منضم به آن به امضای وزیران خارجه دو کشور رسید. این عهدنامه به دستور رضا شاه در مجلس کاملاً فرمایشی شورای ملی ایران در ۲۵ اسفند ۱۳۱۶ به تصویب رسید. این معاهده به معنی تجزیه هفتصد مایل مربع از

اراضی نفت خیز ایران در منطقه بین قصر شیرین و خانقین بود و مالکیت ایران بر نیمی از اروند رود برخلاف اصول مسلم حقوق بین الملل سلب می کند. این عهدنامه از سه جهت قابل خدشه بود: اول آنکه با دخالت آشکار استعمار منعقد گردید. دوم در شرایطی منعقد گردید که رضاشاه به گونه ای آشکار مقررات داخلی ایران و حقوق ناشی از قانون اساسی مشروطه ایران و متمم آن را نقض کرده بود. سوم دولت عراق عهدنامه سرحدی را نقض کرد و با نقض آنها این عهدنامه کاملاً بی اعتبار شد. مجموعه این عوامل باعث شد تا دولت ایران پس از سال ها بحران سرانجام در دهه پایانی پادشاهی محمدرضاشاه عهدنامه سرحدی را لغو کند.

۴. ۸۰۰ کیلومتر مربع هزینه حل و فصل اختلافات با ترکیه

اختلاف ارضی ایران و ترکیه در قضایای اشغال بلاغ باشی و اختلاف در مالکیت منطقه قره سو به بحران مرزی میان دو کشور تبدیل شد. موضوع اشغال از آن قرار بود کردهای ترکیه علیه حکومت مرکزی شورش کردند. ترک ها برای سرکوب کردها از دولت مرکزی ایران درخواست کرده بودند که به قشون ترکیه اجازه دهند با عبور از خاک ایران، شورش را به صورت کامل سرکوب کنند. بعد از موافقت دولت مرکزی، در شهریور ۱۳۰۹ قشون ترکیه با عبور از خاک ایران و اشغال مناطق آبیویگک شیله، توژیک، سلطان تپه و قله آغری به پشت مواضع شورشیان رسیدند و آنها را سرکوب کردند. در اینجا موضوع مهم آن است که ترک ها از تخلیه بخش هایی از خاک ایران که برای

سرکوب شورشیان به طور موقت در اختیارشان قرار گرفته بود، آن سرباز زدند و در تاریخ ۲۹ آبان ۱۳۰۹ به طور رسمی خواستار الحاق آن به ترکیه شد.

موضوع از آن قرار بود که دولت ترکیه ادعاهای غیرمستند و مردود نسبت به قطور، سرو، ساردیک و مناطق کم ارزش از دره بارژگه را معادل جدایی هشتصد کیلومتر از خاک ایران قرار داد و مسئله را نه الحاق خاک، بلکه یک مبادله عرضی عنوان نمود. دولت ایران نیز که می‌خواست از ننگ تجزیه ایران رهایی یابد، تلاش کرد در تبلیغات خود موضوع را مبادله ارضی قلمداد نماید. سرلشکر ارفع از نظامیان ارشد ایران که در کمیسیون ارضی ایران و ترکیه نیز فعالیت کرده بود، از رضا شاه وقت ملاقات می‌گیرد تا در خصوص علل مخالفت با طرح کمیسیون ارضی ایران و ترکیه نکاتی را گوشزد کند و رضا شاه برابر اظهارات او می‌گوید: «منظور این تپه و آن تپه نیست، منظور من این است که دودستگی و جدایی بین ایران و ترکیه از چندین صد سال قبل وجود دارد و همیشه به زیان هردو کشور و به سود دشمنان مشترک ما بوده است، از میان برود. مهم نیست این تپه از آن که باشد، آنچه مهم است این است ما با هم دوست باشیم»^{۷۵} ضرورت حل اختلاف اراضی دیرینه ایران و ترکیه قابل انکار نیست ولی این که ایران باید تمام هزینه حل و فصل اختلافات را تحمل کند، توجیهی ندارد. به هر روی و با هر توجیهی آزارات کوچک و مناطق اطراف آن از خاک ایران جدا شدند و خط مرزی جدید ایران و ترکیه ترسیم شد.

^{۷۵} - حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران (استمرار دیکتاتوری رضا شاه پهلوی)،

۵. جدایی بحرین از ایران

مردم بحرین در دولت رضا شاه (۱۳۰۱) برای پیوستن به ایران حزب نجات بحرین را برای استخلاص بحرین از عناصر اجنبی و الحاق آن به کشور اصلی به رهبری شیخ عبدالوهاب زیانی از روحانیون شیعه بحرین تشکیل دادند. سال ۱۳۰۳ در مطبوعات کشور و صحن مجلس شورای ملی، پیشنهاد شد که برای نمایندگان مردم بحرین در مجلس شورای ملی فکری اساسی شود. در دوره پهلوی دوم موضوع بحرین نیز همواره مطرح بود و حتی در نظر برخی از کارشناسان، دولت ایران می‌توانست برای اعاده حاکمیت خود بر بحرین به نیروی نظامی متوسل شود؛ اگر نیروی دریایی دست به تحرکی زده بود، به احتمال قوی بدون خونریزی و برخورد نظامی به هدف ملی خود می‌رسید اما دولت مرکزی اعزام نیروهای مسلح ایرانی به ظفار را در اولویت خود دید و در مورد بحرین دست به اقدام درخور نزد.

در این زمینه، سفیر وقت انگلستان (سردیس رایت) در ایران طی گزارش تلگرافی شماره ۵۹۲ مورخ دوم آوریل ۱۹۶۸ به دولت متبوعش تصریح کرده است که شاه تمایلی به استفاده از نیروی نظامی برای اشغال بحرین ندارد، ولی به ملاحظه افکار عمومی مردم ایران نمی‌تواند از ادعای مالکیت بحرین بدون دستیابی به امتیاز دیگری دست بردارد. محمدرضاشاه نیز زیر نفوذ و القای انگلیسی‌ها، نخست در مصاحبه‌ای با روزنامه گاردین چاپ لندن در شهریور ۱۳۴۵ اظهار

داشت: «بحرین با توجه به این که ذخایر مروارید در سواحل آن به پایان رسیده است، از نظر ایران اهمیتی ندارد.» در ادامه همین مواضع، شاه در سفری به هند (دی ۱۳۴۷) در دهلی نو اعلام کرد که دولت شاهنشاهی نمی‌خواهد با اعمال زور بحرین را تصاحب کند، بلکه حاکمیت بحرین را به دلخواه اکثریت مردم در یک همه‌پرسی آزاد زیر نظر سازمان ملل متحد وامی‌گذارد تا اگر اکثریت مردم بحرین علاقه به ملحق شدن به ایران داشتند، بحرین در حاکمیت ایران بماند و اگر خواستند از ایران تجزیه شده و کشوری مستقل شوند. تصمیم بی‌مقدمه و ناگهانی شاه دایر به دست برداشتن از حاکمیت ایران بر بحرین بدون مراجعه به آرای عمومی اهالی ایران یا بحرین و حتی بدون کسب مشورت از قوای مقننه و قضاییه و حتی وزارت امور خارجه انجام شد. شورای امنیت سازمان ملل متحد هم طی قطعنامه شماره مورخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۹ تصویب استقلال بحرین و قبول آن کشور به عضویت سازمان ملل متحد را تصویب کرد و از محمدرضاشاه به دلیل آزادمنشی و قبول اصول دموکراسی در بحرین تقدیر و تشکر کرد. دولت ایران، پذیرش قطعنامه شورای امنیت دایر به استقلال بحرین را به مجلسین شورا و سنا گزارش کرد. مجلس هم به ناچار موضوع تصمیم را به رأی گذاشت. نمایندگان مجلسین که اکثریت قریب به اتفاق آنها نماینده طبیعی و حقیقی مردم نبودند و مثل کارگزاران و کارمندان دولت به این سمت منصوب شده بودند، با اطاعت بی‌قید و شرط از اراده شاه وقت، به جدایی بحرین از ایران رأی دادند.